

چنگ روح القدس

گزیده هیجده شعر از
مار اپرم سریانی



مقدمه و ترجمه به انگلیسی
سباستین بروک

چنگ روح القدس

گزیده هیجده شعر از
مار اپرم سریانی

مقدمه و ترجمه به انگلیسی
سباستین بروک

این کتاب ترجمه‌ای است از :
The Harp of the Spirit
Eighteen poems of Saint Ephrem
introduction and translation to English by
Sebastian BROCK

فهرست

مقدمه	۵
۱. (سرودهایی در بارهٔ ایمان، شماره ۱۴)	۲۵
۲. (سرودهایی در بارهٔ فردوس، شماره ۵)	۲۸
۳. (سرودهایی در بارهٔ رستاخیز، شماره ۱)	۳۶
۴. (سرودهایی در بارهٔ ایمان، شماره ۸۲)	۴۲
۵. (سرودهایی در بارهٔ میلاد، شماره ۱۱)	۴۷
۶. (سرودهایی در بارهٔ نان فطیر، شماره ۳)	۵۱
۷. (سرودهای نصیبین، شماره ۳۶)	۵۴
۸. (سرودهایی در بارهٔ باکرگی، شماره ۷)	۶۴
۹. (سرودهایی در بارهٔ باکرگی، شماره ۳۳)	۷۲
۱۰. (سرودهای نصیبین، شماره ۵۰)	۷۷
۱۱. (سرودهایی دربارهٔ مریم، شماره ۷)	۸۱
۱۲. (موعظه در باب میلاد)	۸۵
۱۳. (سرودهایی در باب روزه، شماره ۶)	۹۵
۱۴. (سرودهای نصیبین، شماره ۵۲)	۹۸
۱۵. (سرودهایی در باب قیام، شماره ۲)	۱۰۲
۱۶. (سرودهای نصیبین، شماره ۶۹)	۱۰۸
۱۷. (سرودهای ارمنی، شماره ۴۹)	۱۱۲
۱۸. (سرودهایی در باب ایمان، شماره ۷۳)	۱۱۵

یعنی زبان سریانی، برای ادبیات پرستشی خود استفاده می‌کنند. اگر چه این سنت در غرب کمتر شناخته شده اما به شکل شگرفی با دو سروده زیر بر سروده‌های انگلیسی تأثیر گذارده است. یکی سرود شماره ۳۲۹ که از آنچه احتمالاً کهن ترین دعای برافرازی در کلیسای شرق است یعنی آیین نیایش سریانیِ حصرت آدای و ماری برگرفته شده:

خداوندا، نیروبخش دستانی باش
 که در امور مقدس مشغولند؛
 بگذار گوش‌هایی که اکنون در وصف تو سرودها می‌شنوند
 هرگز آلوده به هیاهو نگردند.
 ای خداوند، باشد تا زبان‌هایی که «قدوس، قدوس» می‌خوانند،
 از نیرنگ و ریا دور مانند
 و چشم‌هایی که دیده به رحمت‌هایت می‌دارند در روشنایی ناب،
 آن امید شادی بخش را دریابند
 و پای‌هایی که به صحن قدس تو داخل می‌گردند،
 هرگز از نور تو منحرف نشوند؛
 و بدن‌هایی که تن تو خوراک آنان است
 همواره از حیات دوباره تو تازه گردند.

و دیگری سرود شماره ۱۹۴،

در اعلی‌علیین، ای خداوند، دعاها و مناجات‌های صمیمانه ما را بپذیر...

زبان سریانی شاخه‌ای از زبان آرامی است که در قرن اول میلادی زبان اصلی مردم فلسطین بود. این گویش محلی طیف وسیعی از ادبیات را که از قرن دوم میلادی آغاز و تا به امروز ادامه داشته دربر می‌گیرد. دوران طلایی این ادبیات، نسبتاً کوتاه بود و تنها از قرن چهارم تا قرن هفتم میلادی به

مقدمه

جوهره راز مسیحی بسیار شگفت‌انگیز است زیرا در مسیحیت، خدا نه تنها جسم انسانی پوشید بلکه به آن نانی که خوراک انسان است تبدیل گشت. توصیف این پیچیدگی غالباً به زبان شعر بسیار پر معناتر است، جایی که مثل، اسطوره و نماد به مراتب از توضیحات صریح الهیاتی فراتر رفته و به واقعیت روحانی نزدیک می‌شوند. مسیحیت شرق و غرب هر دو دارای سنت‌های باشکوهی در شعر مذهبی هستند اما به دلیل پیروی از قالب‌های گوناگون تفکر الهیاتی، به ویژه در غرب، کاملاً به دست فراموشی سپرده شده‌اند. با وجود این برای عصر ما این امر که گاهی شاعری می‌تواند از بهترین الهیدانان باشد کمتر قابل قبول به نظر می‌رسد. البته این موضوع تازه‌ای نیست چرا که یکی از بزرگترین شاعران و الهیدانان مسیحی که کمتر شناخته شده، نماینده‌ای شاخص از این گروه در دوران اولیه مسیحیت شرق بود. او بیش از ۱۶۰۰ سال پیش در محلی که امروز گوشه‌ای دور افتاده در جنوب شرقی ترکیه است وفات یافت. مسیحیت شرق، برای اغلب مردم به معنی کلیسای ارتدوکس روسیه یا یونان است. ترجمه‌هایی که از میراث غنی سروده‌های یونانی به جا مانده برای همه آنانی که از سرودنامه‌های کلیسای انگلیکن استفاده می‌کنند کاملاً آشناست. اما ارتدوکس شرق به هیچ عنوان محدود به سنت کلیساهای بیزانس نیست و هر زائری در اورشلیم با یک نگاه متوجه وجود تنوعی از دیگر کلیساهای شرقی خواهد شد که از زبان‌های عربی، ارمنی، قبطی، اتیوپیایی و سریانی به منزله زبان ادبی خود استفاده می‌کنند. گزیده اشعار حاضر، برگرفته از میراث ادبی کلیساهای مختلفی از جمله کلیسای ارتدوکس سوریه، کلیسای کاتولیک سوریه، کلیسای مارونی در لبنان و سوریه، کلیساهای کلدانی و نسطو است که هنوز از بازمانده این زبان‌ها

قرن چهارم، یکی از پادشاهان این خاندان به نام «ابگر سیاه» عملاً با عیسی مکاتبه داشته و زائرانی مانند اتریا راهبه اسپانیایی در اواخر همان قرن نامه‌ای را که عیسی در جواب ابگر فرستاده بود دیده‌اند که در آن عیسی قول داده پس از صعود خود یکی از شاگردانش را برای شفای بیماری ابگر و همچنین موعظه انجیل به آن شهر بفرستد. نسخه سربانی این داستان در مورد تصویری صحبت می‌کند که فرستاده ابگر از چهره عیسی کشیده و همین موضوع است که نهایتاً موجب انتقال این تصویر (Mandylion) معروف ادسا به قسطنطنیه گردید. ثبت این واقعه برای اولین بار به قرن ششم و متعاقب آن به سال ۹۴۴ میلادی برمی‌گردد.

گرچه در مورد سرگذشت مار اپرم کم و بیش روایاتی به زبان‌های مختلف نوشته شده اما تمامی این وقایع در زمانی متأخرتر به رشته تحریر در آمده و همه آنها سرشار از جنبه‌های افسانه‌ای است از قبیل سفر او به مصر و ملاقات با بازیل قدیس که طی آن مار اپرم به طور معجزه‌آسایی از دانش و حکمت یونانی بهره‌مند می‌شود. اما هر چند داستان‌هایی از این قبیل در برابر فشار انتقادات تاریخی تاب مقاومت ندارند ولی با این حال می‌توانند حاکی از رابطه‌ای عمیق میان این دو قدیس باشند. مار اپرم و بازیل بی‌تردید نقاط مشترک زیادی داشتند، و این موضوع به ویژه در تلاش متحدانه آنان علیه غرور به ظاهر خردمندان^۳ پیروان آریوس^۳ که مدعی بودند طبیعت مسیح را می‌توان به طور کامل توصیف نمود آشکار می‌شود. تأکید جدی مار اپرم و بازیل هر دو بر این موضوع بود که چنین رازی را ممکن نیست بتوان با عقل انسانی به طور کامل توصیف نمود. مار اپرم در این مورد چنین می‌نویسد:

۳- آریوس: بدعت‌گزاری که موجب بروز اختلافاتی در میان مسیحیان قرن سوم گردید و یکی از ادعاهای او رد جنبه الوهیت مسیح بود.

طول انجامید. این دوران، بیش از هر چیز، شاهد شکوفایی چشمگیر اشعار مذهبی است که همتایی در کلیساهای لاتین و یونانی زبان آن عصر ندارند. مدتها بعد بود که شعر نیایشی توانست جای خود را در این کلیساها باز کند که این امر نیز (حداقل در مورد زبان یونانی) کاملاً تحت تأثیر اشعار سربانی بود.

در میان شعرای سربانی این دوره، مار اپرم یک سر و گردن از دیگران بالاتر بود. در وصف او گفته‌اند: «اپرم بزرگترین شاعر عصر پدران کلیسا و شاید تنها شاعر- الهیدانی است که می‌توان او را در کنار دانته قرار داد.»

مار اپرم، شاعری است که خلاقیت هنری استادانه و حیرت‌آور خود را با غنای صنایع ادبی درهم می‌آمیزد. شیوه بکارگیری این خلاقیت بسیار منقلب‌کننده است. مار اپرم در زمانی پیش از اینکه کلیساهای سربانی زبان، تحت نفوذ وسیع فرهنگ یونانی قرار گیرند زندگی می‌کرد. او یکی از معدود نمایندگان باز مانده از مسیحیت اصیل سامی بود که در نوشته‌های خود آن خصیصه سامی علاقه به توازی و تضاد را که در دست او به ابزاری کاملاً شایسته برای بیان پیچیدگی‌های گوناگون راز مسیحی بدل می‌شود به نمایش می‌گذارد.

زندگی مار اپرم

بر اساس معتبرترین منابع موجود، مار اپرم در نهم ژوئن ۳۷۳ میلادی در شهر ادسا^۱ (اورفای^۲ کنونی واقع در جنوب شرقی ترکیه در شرق فرات) که مدت‌ها موطن روحانی مسیحیت سربانی بود در گذشت. ادسا محل اقامت یکی از حکمرانان عرب بود و بر اساس یکی از روایات اوزیبوس در اوائل

۱- Edessa

۲- Urfa

تعداد زیادی از مسیحیان از جمله مار اپرم موطن خود را ترک کردند تا در نقاط غربی تر قلمرو رومیان سکنی گزینند. مار اپرم، سرانجام در ادسا ساکن شد، جایی که بر طبق روایات، بذر مسیحیت در ابتدا توسط یکی از هفتاد شاگرد مسیح، یعنی آدای و در جواب نامه ابگر به عیسی، در آنجا پاشیده شده بود.

اگر چه موضوع نامه نگاری میان ابگر و عیسی کاملاً ساختگی و خلاف واقع است اما این احتمال نیز هست که مسیحیت، پیش از پایان قرن اول به این شهر رسیده باشد. با وجود این اولین شواهد قطعی در این مورد به قرن دوم اشاره می‌کند. ادسا، در عصر مار اپرم به مراتب بیش از نصیبین مرکز اندیشه و خرد بود و این امر به آن معنی بود که او در فضایی مملو از بدعت‌های گوناگون و در جو نیمه یونانی آن عصر که بازار داغی هم داشت رشد و پرورش یافت. ادسا موطن باردیسان شهیر بود و پیروان ماریون و آریوس هر دو در این شهر، صاحب قدرت بودند. در عین حال تعدادی از پیروان مانی، بنیان‌گذار دین التقاطی و حقیقتاً استثنایی آن عصر که در هزاره اول میلاد در سرتاسر آسیا انتشار یافته بود نیز در این شهر سکونت داشتند.

باردیسان و مانی تعالیم خود را در قالب اشعار مردمی تبلیغ می‌کردند و مار اپرم نیز همانند آگوستین که بعد از مار اپرم به این عمل مبادرت ورزید با تشکیل گروه‌های گُر از میان زنان به منظور اجرای سرودهایی خاص به دفاع از مبانی مسیحیت ارتدوکس پرداخت. احتمالاً بخش وسیعی از آثار ادبی بازمانده از او مربوط به ده سال آخر زندگی وی در ادسا است. از این شهر بود که آوازه او به سرعت به سوی غرب و جهان یونانی زبان انتشار یافت. جروم که چند دهه پس از مرگ مار اپرم دست به نوشتن زد، با ترجمه‌های یونانی برخی از آثار مار اپرم آشنا بود.

آن‌گاه که دانش نتواند حتی به معرفتی فراتر از خود دست یابد پس چگونه شهادت خواهد داشت تا در میلاد آن که دانای مطلق است؟
تفحص کند ۲.

چگونه غلامی که حتی خود را آن‌گونه که باید در نمی‌یابد،
کنجکاو در جوهره خالق خویش می‌کند؟ (سرودهای ایمان ۱:۱۶)

پیرامون جزئیات زندگی مار اپرم اطلاعاتی به غایت کم در دسترس است. وی احتمالاً در سال ۳۰۶ میلادی در قریه نصیبین (واقع در شرق ادسا که در آن زمان شرقی‌ترین حاشیه امپراتوری روم بود) به دنیا آمد. بر اساس یکی از زندگی‌نامه‌های بی‌نظیر در مورد مار اپرم، این طور به نظر می‌رسد که وی از پدر و مادری مسیحی متولد شده (این موضوع مغایر با اظهار نظری است که در زندگی‌نامه مار اپرم به زبان سریانی مشاهده می‌شود که در آن پدر او کاهنی بت‌پرست معرفی شده). در عصری که بسیاری از مردم تعمیم خود را تا سنین پیری به تأخیر می‌انداختند، به نظر می‌رسد که مار اپرم در سنین جوانی تعمیم یافته بود. او تمام ایام عمر خود را به جز ده سال، در نصیبین گذراند، جایی که به عنوان شماس به اسقفان بزرگی از جمله یعقوب قدیس^۴ اهل نصیبین که بعدها شهرتش شکل افسانه به خود گرفت خدمت می‌کرد. در طی این دوره، نصیبین چندین بار در محاصره پادشاه سلسله ساسانی امپراتوری پارس، شاپور دوم قرار گرفت، و این اوقات سخت موجب شکل‌گیری موضوع بخشی از مجموعه سرودی تحت عنوان «سرودهای نصیبین» گردید.

در سال ۳۶۳ پس از مرگ ناگهانی امپراتور جولیان در قلب سرزمین بین‌النهرین، شهر با فرهنگ و مترقی نصیبین به عنوان بخشی از قرار داد صلح میان امپراتوری پارس و روم به پارس ها واگذار گردید که در پی آن

«سرودهای نصیبین» شهرت دارد مستقیماً در ارتباط با این شهر است. «اوزانی» که اغلب به طور وسیعی در یک مجموعه منفرد به کار گرفته شده، به جز چند مجموعه، از جمله «در باب فردوس» که وزن مشابهی در آن دیده می شود، در مجموعه های دیگر به کار نرفته اند. تعداد موعظه های مصرعی یا (ممر) بسیار اندک است، (حداقل در مورد آثار اصلی و خالص مار اپرم) که آنها نیز معمولاً در مجموعه های کوچکتری از جمله چهار موعظه «در باب ایمان» جای گرفته اند که البته این یک استثناست.

شعر سریانی

در اینجا لازم است چند کلمه ای درباره ماهیت شعر سریانی که تفاوتی ریشه ای با اشعار کیفی جهان کلاسیک دارد گفته شود. شعر سریانی بر اساس شمارش منظم هجاها سروده می شود که در این حالت به بعضی از اشعار بیزانسی شباهت دارد. (این امر به نوعی نشانگر تأثیر شعرسریانی بر اشعار بیزانسی است). شعر سریانی می تواند به شکل قطعه یا غیر از آن سروده شود که اولی را به طور عمومی مدراشه (که غالباً سرود نامیده می شود) و دوم را ممر (موعظه مصرعی) می خوانند. در مدراشه همه قطعات، یک الگوی منظم هجایی را دنبال می کنند که اغلب، بسیار استادانه اند. مار اپرم در آثار خود بیش از ۵۰ مورد از این الگوها را که می توان برای راحتی بیشتر آنها را «اوزان» نامید به کار گرفته است. البته بدیهی است در ترجمه، رعایت چنین الگوهایی تقریباً محال است. موعظه های مصرعی مار اپرم، همیشه شامل ابیات ۷+۷ هجایی است (نویسندگان دیگر در کنار این روش از الگوهای دیگری نیز پیروی می کنند). سرودها را مسلماً گروه های کر می خوانند که معمولاً با ترجیع بندی همراهی می شد. اگر چه عناوین ملودی ها از آن ایام باقی مانده ولی متأسفانه اثری از شکل اصلی موسیقی این سرودها بجا نمانده است.

نوشته های مار اپرم

به دلیل شهرت فراگیر مار اپرم، آثار بسیار زیاد دیگری نیز به او نسبت داده شده که به طور قطع همه این آثار به او تعلق ندارند. این نوشته ها عموماً مجموعه ای از آثار قابل توجه یونانی و لاتین هستند که به مار اپرم نسبت داده شده اند. چنانچه این نوشته های مشکوک و جعلی را کنار بگذاریم، باز هم طیف وسیعی از ادبیاتی زیبا به جا خواهد ماند که عموماً به عنوان آثاری که مار اپرم شخصاً نگاشته است مورد پذیرش هستند.

اگر چه شهرت مار اپرم بیشتر به خاطر شعرهای اوست اما او در هر دو زمینه شعر و نثر فعالیت داشت. آثار نثر به جا مانده از او شامل متونی است در رد بدعت های مختلف آن زمان، چندین توضیح جالب در مورد کتاب های کتاب مقدس (بعضی از این توضیحات تنها به زبان ارمنی به جا مانده است)، موعظه ای زیبا و دلنشین درباره مسیح که به نثری هنرمندانه نگاشته شده، و چند مقاله دیگر.

اشعار مار اپرم را می توان به دو دسته کاملاً مشخص تقسیم نمود: یکی سروده ها (madrashe) که به شکل قطعاتی برای آواز ساخته و تنظیم شده اند و دیگری خطابه های مصرعی (memre) که احتمالاً دکلمه می شدند. سروده های وی در چندین مجموعه و در اندازه های مختلف به ما رسیده است. از این مجموعه ها می توان به «سرودهای ایمان» (madrashe 87)، «سرودهای باکرگی» (۵۲)، «سرودهای کلیسا» (۵۲)، «سرودهای علیه بدعت ها» (۵۶)، «سرودهای فردوس» (۱۵) و غیره اشاره نمود. عنوان های هر مجموعه (که حداقل به قرن پنجم میلادی برمی گردد) گاهی اشاره به موضوع یک گروه از سرودها دارد که در یک مجموعه آمده اند و غالباً ارتباط کمی با موضوع اصلی سرودهای دیگر در درون مجموعه دارند و گاهی نیز هیچ ارتباطی با سرودهای دیگر در آنها دیده نمی شود. به همین ترتیب تنها نیمه اول مجموعه ای که به نام

نگرش و نحوه برخورد مار اپرم با کتب مقدسه همانند پدران یونانی کلیسای اولیه، ماهیتی اساساً خلاق داشت. چنین نگرشی مسلماً الهامی بود، اما این الهام تنها محدود به گذشته و نیز مختص به نویسندگان اصلی نبود. الهام، یک روند پیگیر است، عاملی است که در پس کلمات، توجه هر خواننده‌ای را به حضور مخفی روح القدس جلب می‌کند. مار اپرم خصوصاً علیه درک و تفسیر تحت اللفظی هشدار می‌دهد و آن را چیزی ملالت بار می‌بیند. او در یکی از قطعات خود صحبت از لطف خدا می‌کند که بر خود روا می‌دارد تا در قالب‌ها و مفاهیم انسانی توصیف شود، گویی این لطف نیز شکلی از خالی شدن^۵ الهی است:

هر که توجه خود را در شکوه خدا،
تنها بر استعاره‌های معمول معطوف گرداند،
آن شکوه را بی حرمت ساخته، جلوه‌ای نادرست از آن به نمایش خواهد گذارد،
زیرا که خدا به جهت فایده انسان،
بدین رضا داد تا جامه استعاره پوشد،
و آن که چنین کند، ناسپاس از آن فیض است،
فیضی که قامت خمیده کرد تا حالت کودکی انسان:
گرچه هیچ وجه مشترکی با او نداشت،
لیکن خود را به شباهت انسان آراست
تا که او را به شباهت خود باز آورد؛ به شباهتش با خود.^۶
مگذار خردت در تور نامها گرفتار آید
زیرا که فردوس، با جامه‌ای که آن را باز توانی شناخت
بر تو وارد شده است اینک؛
برهان پوشیدن تندیس تو، ضعف او نیست

۵- Kenosis - خالی شدن خدا از جلال خود و پوشیدن لباس انسان.

۶- پیدایش ۱: ۲۶

از موعظه مصرعی نیز احتمالاً برای دکلمه استفاده می‌شده که در این صورت قطعاً فاقد ملودی بوده‌اند.

جهان شعری مار اپرم

مار اپرم در پنجمین سرود خود «در باب فردوس» (در این مجموعه شماره ۲) از کتب مقدسه و طبیعت به عنوان دو شاهد ضروری و لازم بر وجود خدا سخن می‌گوید (رک. یوحنا ۸: ۱۷). این مضمونی است که مار اپرم در اشعار دیگری نیز به آن می‌پردازد. این دو شاهد، راه را به سوی عهدی جدید می‌گشایند. یکی آورنده تورات برای «قوم» یهود، و دیگری سرچشمه قانون ذاتی طبیعت برای «مردم» غیر یهود، که هر دو وضعیت، شاهدی بر حضور «خداوند کلام و خداوند طبیعت» است:

بنگر و ببین چگونه طبیعت و کلام
به یوغی مشترک بسته شده‌اند، در انتظار داماد:
طبیعت، بیزار از زانیان، جادوگران و قاتلان؛
کلام نیز بیزار از آنان
در آن دیر زمان که طبیعت و کلام زمین را پالودند،
بذر فرامینی تازه را در آن کاشتند،
- و در زمین دلها نیز، تا که میوه آورد؛
ستایش بر خداوند طبیعت،
جلال بر خداوند کلام. (سرودهایی علیه بدعتها ۱۱: ۲۸)

به عبارت دیگر، از دیدگاه ایمان، همه چیز در کلام و خلقت، انگشت اشاره‌ای به سوی خالق است. در یکی از سرودهای خود «در باب باکرگی» می‌نویسد:

به هر سو نظر کنی، نمادی از خدا بینی
هر چه خوانی، مثالی از او یابی. (۱۲: ۲۰)

پهلوی آدم: حوا پهلوی مسیح: کلیسا

از پهلوی آدم، حوا متولد شد که با گوش سپردن او به مشورت مار، این زوج نخستین، «جامه جلال» اولیه خود را از تن به در آوردند و به وسیله حرکت شمشیر آتشبار از ورود به بهشت منع شدند. سلاح دوم (نیزه) با سوراخ کردن یک پهلوی دیگر (پهلوی مسیح) که از آن خون و آب جاری شد این تباهی را جبران کرد (مار اپرم گاهی بسیار سنجیده و حساب شده از فعل جاری شدن استفاده می کند که آن را از یوحنا ۷:۳۸ وام گرفته است) به این ترتیب گناه انسان، به خون و آب شسته می شود و راه بازگشت بالقوه او به بهشت از طریق تعمید آب مهیا می گردد. نتیجه این عمل، تغذیه انسان از مسیح، یعنی «درخت حیات» است و تعمید آب نیز پوششی است که او را به آن «جامه جلال» که آدم و حوا به دلیل سقوط خود از دست داده بودند باز می گرداند.

«تولد» شگفت آور حوا از پهلوی آدم به نوبه خود در حلقه نمونه پردازی مار اپرم به تولد شگفت آور مسیح از مریم باز می گردد که الگوی زیر را ارائه می دهد:

آدم: حوا مریم: مسیح (آدم ثانی).

آدم درد زه را بر زن آورد که از دنده وی پدید آمده بود، اما اکنون مریم که منجی را مولود ساخته این درد را آرامی بخشیده است؛ آدم، مردی که تولد را نشناخت، متولد ساخت، «حوای مادر» را، پس چه اندازه بیشتر باید ایمان آورد که مریم، دختر حوا، بی همراهی مردی، مولودی آورد (۱۴-۱۵)

(سطر سوم به طور تلویحی «شاهد»ی است بر دومین نمونه پردازی مار اپرم در مورد تولد مسیح از مریم که همان «تولد» آدم از خاک است.)
گهگاه تارهای وسیع و سرشار تعابیر و تفاسیری که در بسیاری از

فقیر است جوهر تو آن سان

که نخواهد دریافت بی کرانگی اش راهرگز.

به تصویر کشیدنش در رنگ های بی جلوه ای که به آن آشنایی، ای انسان، کوچک جلوه خواهد داد زیبایی او را. (سرودهای فردوس ۶:۱۱-۷)

واژه نماد^۷ که شکل سریانی آن به معنی «راز» است و واژه نمونه^۸ کلماتی متداول در اشعار مار اپرم هستند و این دو واژه می توانند کلید اصلی درک او از کتب مقدسه و بی تردید تمامی خلقت به مثابه یک کل باشند. شاید هیچ نویسنده دیگری تا به حال نمونه شناسی تعبیری را در چنین کاربرد خلاقانه ای بکار نگرفته باشد. او با این روش، شبکه ای پیچیده و درهم بافته از حلقه هایی میان عهد جدید و عهد عتیق، و میان این جهان و جهان سماوی ایجاد نموده است.

یکی از مثال های خوبی که مار اپرم به وسیله آن، نمونه شناسی را در مسیر تعمقات گسترده خود بر کتب مقدسه به کار می گیرد در نحوه برخورد او با انجیل یوحنا ۱۹:۳۴ دیده می شود: «یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد». کلمات «پهلوی» و «نیزه» از دیدگاه مار اپرم بازگشتی است به باب های آغازین کتاب پیدایش آنجا که حوا به طور شگفت انگیزی از «پهلوی»ی آدم متولد گردید^۹ و «شمشیر»ی در کنار باغ عدن مانع ورود آدم و حوای گناهکار و سقوط کرده به فردوس شد^{۱۰} (مار اپرم غالباً از شمشیر برای اشاره به نیزه نیز استفاده می کند). از طرف دیگر، «خون و آب» اشاره به آیین های مقدس تعمید آب و عشای ربانی دارند که به این ترتیب چنین الگویی خواهیم داشت:

Symbol -۷

Type -۸

۹- پیدایش باب ۲

۱۰- پیدایش باب ۳

می خوانیم:

کبوتر، نوح را با برگ زیتونی آرامی بخشید، (پیدایش ۸: ۱۱)
و مریم نیز همچون کبوتر، (یوحنا ۱۲: ۳)
با روغنی نیکو، به جای برگ زیتون،
توصیف گر نمادین مرگ پسر شد.
با پاشیدن عطر بوی خوش درونِ عطردان،
گنجینه ای از نمونه ها را بر پایش ریخت؛
آن گاه، نمادهای روغن، در مسیح منزل یافتند،
و روغن، گنجینه نمادها، هر نمادی را به دست خداوند نمادها سپرد.
خلقت، حامل نمادهای او بود
اما مریم، حامل جسم او. (سرودهای باکرگی ۶، ۷)

نشانه های عهد عتیق تنها در پرتو تجسم مسیح معنای کامل خود را می یابند، با وجود این، چون مسیح دارای دو طبیعت الهی و انسانی است کماکان عنصری از «راز» باقی می ماند، به ویژه که درک ذات الهی او با ذهن انسانی امری محال است (این نکته ای است که مار اپرم بارها بر آن تأکید ورزیده است). این «راز» تنها در ملکوت آسمان «مکشوف» خواهد شد.

به این ترتیب مار اپرم از تعبیر نمونه پرداختی، به عنوان ابزاری در توصیف رازی که اساساً ورای درک انسان است استفاده می کند. نمادها می توانند همچون زنجیره ای از قالب ها و طرح ها در خدمت خواننده قرار گیرند. مار اپرم در یکی از سرودهای خود به نوعی می کوشد این مفهوم را منتقل سازد که، ذات تو واحد است اما برای توصیف آن راه های بسیاری وجود دارد. (در باب ایمان ۳: ۱۰) به همین دلیل نیازی نیست این قالب ها به طور منطقی به یکدیگر مربوط باشند. اعتبار این قالب ها تنها بسته به

قطعات مار اپرم دیده می شود و ما نقطه شروع آن را یوحنا ۱۹: ۳۴ می دانیم با اشاره ای مختصر و با ترفندی خاص همچون شعبده ای در آثار او ظاهر می گردد. قطعه دیگری از سرودهای میلاد شاهدی بر این گفته است:

متبارک باد آن بخشاینده که بر حاشیه فردوس
دید آن شمشیر را که بسته بود راه را بر درخت حیات؛
پس آمده بر خود جسمی پوشید، جسمی که به خود زخم گرفت
تا که با شکافتن پهلویش،
باز سازد بر انسان، راه فردوس. (۴: ۸)

معنای این قطعه را می توان در نثر زیبای خود او در «تفسیری بر منتخب اناجیل» یا دیاتسرون یافت:

من به تمامی شاخه های تو می آویزم، و از هر یک میوه ای خواهم چید.
از پهلوی سوراخ شده به شمشیر، به باغی که با شمشیر محسور بود وارد شدم. بیا تا از شکاف پهلوی سوراخ شده به درون رویم، زیرا از محل همان دنده بود که به فریبی، لغزش خورده بیرون شدیم. زیرا آن آتشی که درون آدم می سوخت، از میان همان دنده او را سوزانید، به همین انگیزه پهلوی آدم ثانی سوراخ گردید و از میان آن، نهر آبی جاری شد تا آتش آدم اول را خاموش گرداند. (بیست و یک، ۱۰)

نمادها و نمونه ها در دو سطح جداگانه مورد استفاده مار اپرم قرار می گیرند: سطح افقی، میان عهد عتیق و عهد جدید، و سطح عمودی، میان این جهان و آسمان که در هر دو وضعیت، این نمادها و نمونه ها در خدمت «پرده برداشتن» از «پوشیدگی» رازی هستند که هنوز به کمال مکشوف نشده است. تمامی نمادهای عهد عتیق بر محور مسیح متمرکز هستند. او «خداوند نمادها» است، کسی که معنای حقیقی آنها را در عهد جدید آشکار می سازد. در شعری پیرامون مفاهیم نمادین روغن و زیتون چنین

هیچ وجه در خور الوهیت نیست وارد نمود. همان گونه که در دوران باستان معمول بود، در اعماق ذهن مار اپرم نیز این عقیده وجود داشت که آنچه را بتوان کاملاً توصیف نمود بی تردید باید کوچکتر از ذهنی باشد که آن را توصیف می کند.

در حقیقت، تنها معما است که می تواند آغازگر توصیف آنچه غیر قابل توصیف است باشد. مار اپرم را به خوبی می توان «شاعر معمای مسیحیت» دانست. در شعر زیر رشته القاب مسیح به شکلی بسیار خاص و معماگونه در کنار هم قرار گرفته اند:

متبارک باد شبانی که
برای کفاره ما به بره مبدل گردید؛
متبارک باد جوائه تاکی که
برای نجات ما مبدل شد به شرابی ناب؛
متبارک باد برزگری که
به گندمی کاشته شده مبدل گردید
و به بافه ای برای حصاد. (سرودهای میلاد ۱۵:۳)

غالب اوقات، تناقض نمایی در سرودهای مار اپرم حامل الهامی چون رسالات پولس هستند. برای مثال:

حیرت زده ام از رحمت هایت
که فرو می ریزی بر شریران؛
برگزیدی فقر را چون منزلت شریف خود
تا فقیران را دولتمندی بخشی.

(سرودهای نان فطیر ۲:۱؛ بر مبنای ۲-قرنتیان ۸:۹)

همان گونه که مار اپرم در اولین سروده این گزیده به آن اشاره

این است که بتوانند مفاهیم روحانی را به خواننده منتقل سازند. مار اپرم، در مورد تغییر ناگهانی در دسته های مختلف نمادها به خود شک راه نمی دهد. در اشعار مار اپرم، نوعی انعطاف پذیری ذاتی به چشم می خورد که به دلیل فقدان جزمیت در او می تواند بسیار روح افزا باشد.

مار اپرم در جریان تعمقات خود پیرامون خلقت و کتب مقدسه، دائماً خود را در حالتی از شگفتی می یابد. خلقت و کلام خدا به دلیل حضور جاودان روح خدا، حیات بخش و احیا کننده زندگی هستند و مار اپرم سرشار از چنین شگفتی ای، کاویدن ذات خالق را که سرچشمه تمامی امور است کفر محض می داند و بیش از این را مخرب ایمان می شمارد:

احمقی که دست و پای ایمانش
به پرسش های شک برانگیز محصور است
رنج می برد از کاهیدن.
لمس انگشتی فرورونده،
شاید که چشم را کور تواند کرد
پس چه اندازه بیشتر،

پرسشی فرو رونده، ایمان را کور تواند کرد. (سرودهای ایمان ۸۴:۲)

چنین وضعیتی خود می تواند به منبع حیرتی مضاعف تبدیل شود:

حیرت زده ام از این دو:
آنان که آواره تو شوند، حیات را در تو می یابند
لیکن سرک کشان به درون ذات تو مقصد را می بازند.

(سرودهای باکرگی ۱:۳۱)

به نظر نمی رسد مار اپرم، مخالف کندو کاو عقلانی باشد، بلکه تأکید ساده او بر این است که چنین عظمتی را نمی توان در محدوده ای که به

در پس روزهٔ او کوشیدم تا به نانی نیکو
کنم او را اغوا،
- لیکن او هیچ از آن نان نگرفت.
کوشیدم تا به ابزار خودش، گرفتارش سازم؛
آن عبارت را که با دقت تام آموختم،
بی اثر ساخت به یکباره با بینش خود.
پس به کوهی بردم او را و نشانش دادم همه مایملک دنیا را
گفتم او را به تو می بخشم این مایملک،
لیکن او تن نسپرد.
- وه چه نیکو بود ایام آدم:

زحمت آن سان نکشیدم بفرییم او را. (سرودهای نصیبین ۴:۳۵)

از دیدگاه شاعران سریانی، جهان مردگان سومین «ایستگاه توقف» مسیح
یا به عبارتی دیگر سومین «رحمی» بود که او در آن قرار گرفت. دو محل دیگر
یکی رود اردن در تعمیم او و دیگری مریم باکره بود. حضور او در هر یک از این
مکان ها موجب تقدیس آن محل می گردید. در مورد مریم، این امر وجه دیگری
نیز داشت که نه تنها به معنی تقدیس بلکه به معنای تعمیم او نیز بود.

فرزند حضرت اعلی، فرود آمده در من ساکن شد،
و من مادر او گردیدم.

همچنان که متولد ساختم او را - دومین میلادش -

او نیز به میلادی تازه مولودم ساخت.

جامهٔ مادر خویش بر تن کرد- جسم انسان؛

و جلال او را من بر خود پوشیدم. (سرودهای میلاد ۱۱:۱۶)

حضور مسیح در رحم مریم حامل همان تأثیری است که حضور او در نان
و شراب عشای ربانی در خود دارد:

می کند (سرودهای ایمان، ۱۴)، معما، شگفتی می آفریند و شگفتی،
ستایش را بر می انگیزاند.

مضمونی که در آثار مار اپرم بسیار به چشم می خورد و اشتیاق به
بحث و گفتگو را بر می انگیزد، نزول مسیح به جهان مردگان یا هاویه است.
این موضوع در وهلهٔ اول نزد خوانندگان اروپایی، همچون گوشه ای از یک
افسانهٔ موهوم به نظر می رسد که باید بدون معطلی و چون و چرا آن را کنار
گذاشت. اما همان طور که در عناصر اسطوره شناسی سنن مسیحی مشهود
است، زمانی که ما به ورای مقولات اسطوره ای (که نزول مسیح به وسیلهٔ
آن توصیف شده است) نظر اندازیم، تشخیص اهمیت حیاتی این مضمون
در ادراک مار اپرم از کل مفهوم تجسم، آن قدرها مشکل نخواهد بود. تأثیر
حیات متجسم مسیح بر روی زمین مرتبط با مفهوم زمان و مکان است و
به همین دلیل قادر نیست آنچه را در گذشته روی داده است تحت پوشش
خود درآورد. این محدودیت ها، نهایتاً در نزول او به جهان مردگان برداشته
می شوند و در نتیجه، تمامی زمان و تمامی مکان، این مزیت را می یابند
که از ثمرات شادی بخش تجسم برخوردار شوند. به عبارت دیگر تجسم، به
شکلی تأثیر گذار در دو مقیاس زمانی مختلف ظاهر می شود. حیات مسیح
بر روی زمین در زمانی طبیعی و طولی به وقوع می پیوندد، در صورتی که
نزول او در زمانی ربانی و نیایشی روی می دهد، جایی که گذشته، حال و
آینده به شکلی اسرار آمیز در حالی جاودان ادغام می شوند.

مار اپرم زنجیرهٔ کاملی از اشعار مربوط به نزول دارد که غالباً به شکل
گفتگو و با شخصیت بخشیدن به مرگ و شیطان مدون شده که شاید بتوان
آن را آغازی بر نمایشات مذهبی دانست. در این اشعار است که می توانیم
به طور خاص گوشه ای از شوخ طبعی مار اپرم را مشاهده کنیم. شعر زیر
قطعه ای است که در آن شیطان از تقلای خود در وسوسه نمودن مسیح
سخن می گوید:

خوشابه حال گله‌هایی که مسیح به تو بخشید؛
چگونه بارور و کثیر گردیده‌اند،
از آن زمان که صلیب را بر آنها برپا کردی!
به عشق، گوسفندان متولد شده‌اند
و این، طریق باکره‌ها و مقدسین است. (سرودهای باکرگی ۶:۱۵)

مار اپرم با خود خوارشماری استهزا آمیز اما زیبای خود، در برخی از سروده‌هایش راه را برای منتقدانی که چنین عباراتی را دور از ذهن و مبالغه آمیز می‌دانند باز گذاشته است:

چه بسیار نمادها ساخته است این عیسی،
من به دریایی از آنها گرفتار آمده‌ام!

ترجمه اشعار و آثار مار اپرم که معاصرانش وی را چنگ روح القدس می‌نامیدند، به هیچ وجه آسان نیست و ناگزیر بسیاری از مفاهیم آن در جریان ترجمه از دست می‌رود. در ترجمه این اثر کوشش شده که هرچه بیشتر به متن اصلی وفادار باشیم و به همین دلیل در برخی قسمت‌ها کمی به نثر نزدیک شده است ولی حتی المقدور تلاش شده تقسیم بندی خطوط اصلی حفظ گردد. مار اپرم عمیقاً در ادبیات کتاب مقدس غرقه بود و آثار او در کنار اشارات کتاب مقدسی، سرشار از کنایات لفظی است. در این ترجمه کوشش شده که به مهمترین این کنایات پرداخته شود، با این آگاهی که برای ارائه اثری کاملتر، تفسیری در باب جزئیات، امری الزامی است. هر یک از اشعار با معرفی کوتاهی آغاز می‌شود که در آنها، پیرامون موضوعاتی که شاید برای خواننده معاصر مبهم باشد توضیحاتی ارائه شده است.

* * *

آتش و روح، درون رحم آنکه ترا مولود ساخت،
آتش و روح، میان رودی که در آن، یافتی تعمید،
آتش و روح، در تعمید ما،
نیز در نان و جام، روح القدس و آتش. (سرودهای ایمان ۱۰، ۱۷)

جای تعجب نیست که چرا مار اپرم برای مریم باکره چنین منزلتی قائل است (مخصوصاً نگاه کنید به سروده‌های شماره ۵، ۱۱ و ۱۲ در این گزیده). اطاعت کامل مریم در مقایسه با نافرمانی حوا، به روح القدس اجازه می‌دهد که در یک همکاری تمام عیار با انسان، وارد عمل بشود و تجسم، تحقق یابد.

چنین مضامینی از اهمیت فراوانی نزد مار اپرم برخوردارند. از ورای این سروده‌ها می‌توان شالوده زندگی مسیحی را همچون فرآیند بازگشت مجدد به آن بهشت آسمانی دانست که از طریق شکرگذاری انسان به خاطر مرگ کفاره‌ای مسیح بر روی صلیب، یک بار دیگر امکان پذیر گردیده است. بدین ترتیب بار دیگر بشر قادر است به یمن تعمید، «شنل ستایش» را در بر کرده و در خواندن سرود «قدوس، قدوس، قدوس» به فرشتگان ملحق گردد. ستایش، نت اصلی سرودهای مار اپرم است. هدف اصلی او از تعمقات متوالی بر جهان خلقت و کلام (کتاب مقدسه)، برانگیختن حس شگفتی و هیبت عمیق قلبی است که خمیرمایه پرستش حقیقی خالق هستی است.

چون جهان خلقت و کلام (کتاب مقدسه) هر دو همچون «آینه» ای عمل می‌کنند که منعکس کننده نظام الهی است، بنابراین، همه چیز در طبیعت و کتاب مقدس بالقوه اشاره به جهان بالا دارند و در نتیجه همین امر، روح القدس که به همه چیز تازگی می‌بخشد، مار اپرم را به سوی شناخت «نمونه‌های» مربوط به مسیح در زوایایی غیره منتظره پیش می‌برد. از آن جمله مثل شاخه‌ها و چوبهایی است که یعقوب در پیدایش ۳۰:۳۵-۴۳ از آنها استفاده می‌کند که در پس کلمات مار اپرم خطاب به پطرس معنا می‌یابند

خویشاوند آن شرابِ زبان گشاست که ستایش را مولود می سازد.
بنگر چگونه آن شراب نیز، ستایش را مولود ساخت
در میان آنانی که نوشیدند و سرمست شدند.

۳ تو ای مظهر رحمت، هر گاه در ضیافتی که از آن تو نیست
شش قدح را با چنین شرابی نیکو پر ساختی،^۲
آیا در این ضیافت، نه قدح ها را
بلکه هزاران گوش را از شیرینی آن اغنا نخواهی کرد؟

۴ ای عیسی تو دعوت شدی به ضیافت عروسی دیگران در قانا،
اینک جشن نکاح پاک و ناب توست: شادمان ساز قوم پُرشور خود را،
زیرا که میهمانان تو نیز، ای خداوند، محتاج سرودند؛
بگذار چنگت به صدا آید.

۵ روح عروس توست، بدن حجله عروسی،
میهمانان تو احساس و تفکر.

هر گاه بدنی تنها، برایت جشن عروسی است
چه عظیم است پس، ضیافت تو برای کلیسایت!

۶ موسای مظهر برپاداشت کنیسه را بر سینا:

به جامه ای سپید قامت آن را نورافشان نمود،^۳ لیکن قلبش تاریک؛
زیرا متعالی را خوار شمرد، با گوساله ای مصنوع قباح و ورزید^۴
پس الواح را، کتاب عهد خود را بشکست.^۵

۷ دیده است کسی آیا آشوب و اهانتی چنین بی پروا،

۲- یوحنا ۶:۲

۳- خروج ۱۴:۱۹

۴- خروج ۳۲:۱-۳

۵- خروج ۱۹:۳۲

۱ (سرودهایی در باره ایمان، شماره ۱۴)

همان طور که در بسیاری از این اشعار به وضوح دیده می شود، ستایش
از دیدگاه مار اپرم ضرورت است و حتی می توان آن را عنصر اولیه حیات
فرد مسیحی دانست. ستایش خدا هم وظیفه و هم مایه شادی تمام مخلوقات
است. با وجود این، ستایش حقیقی هدیه آفریدگار است و مار اپرم با
آگاهی از عدم کفایت انسان در ستایش خدا، جسورانه مسیح را دعوت
می کند تا در عروسی دیگری همچون قانا یعنی در راز قربانی مقدس
شرکت کرده معجزه دیگری بیافریند: «چنان که پر نمودی کوزه ها از
شراب، اکنون پر نما از ستایش دهان ما.»

در بند چهارم، جشن عروسی در حقیقت تبدیل به نکاح مسیح با عروس
خود می شود که از یک سو کلیساست و از سوی دیگر روح های ما. این
همان مضمونی است که مار اپرم مجدداً در نهمین شعر این مجموعه به آن
می پردازد. مار اپرم در بندهای ۶ تا ۸، بیش از آنکه از بی وفایی و
پیمان شکنی کنیسه چشمگین باشد، از آن تأسف می خورد و حتی از فکر
خیانت به مسیح از وحشت بر خود می لرزد (بند ۹). شعر با رسیدن به
معمای مسیح، هم خدا هم انسان، پایان می یابد.

۱ خداوندا، ترا به ضیافت عروسی سرودها خوانده ام،
اما شراب، آن جلوه ستایش، کفایت نمی کند ضیافت را.^۱
تو آن میهمانی که قدح ها را با شرابی نیکو پر می سازی،
پس دهانم را از ستایش خود پُرساز.

۲ آن شرابی که درون قدح ها بود،

۱- یوحنا ۱:۲-۳

۲
(سرودهایی در باره فردوس، شماره ۵)

خدا، جهان مادی و کتب مقدسه را به مثابه دو شاهد به انسان عطا کرده است (یوحنا ۸: ۱۷) مادامی که انسان در جهان زندگی می کند از همراهی کتب مقدسه که ابزار تعلیم روح القدس هستند برخوردار می شود، درست همان گونه که بنی اسرائیل در بیابان با صخره معجزه آسایی که به آنان آب می بخشید همراهی می شدند (اول قرنیتان ۱۰: ۱۴).

مار اپرم با توصیف تجربه مهیج خود در خواندن روایت فردوس در پیدایش (باب های ۱-۲) غنای این چشمه الهی کلام را به روشنی به تصویر می کشد: واژه ها از میان صفحات بیرون می جهند تا او را تحیت گفته با خود به فردوس برند (بندهای ۳-۵)؛ در آنجا چیزهایی در مورد عدالت و ساکنان فردوس می آموزد و ذهن فعال او در این پرس وجوست که چگونه همه چیز می تواند در آن فضا جای گیرد (در اینجا فردوس همانند تصویری که دانتی از آن ترسیم می نمود، همچون کوهستانی تلقی می شود که در حقیقت با برداشتی از حزقیال ۲۸: ۱۴ به اعتقادات ساکنان بین النهرین باستان در مورد کوهستان کیهانی باز می گردد)؛ پاسخ پرسش او در قیاسی تمثیلی از مردی که به دست لژیونی از ارواح شریب (مرقس ۵: ۹) تسخیر شده بود نهفته است (بند ۷).

مار اپرم در هنگام ترک فردوس، سرانجام به جهالت انسان می اندیشد که مرگ را موجب اندوه خود می داند: این گذرگاه «از تاریکی به نور» باید مجالی برای شادمانی باشد (مار اپرم در اینجا از اصطلاحاتی استفاده می کند که به مراسم فصیح یهود باز می گردد که در میشنا (Mishnah) توصیف شده است).

که عروسی به آواز بلند فریاد کند به کذب در حجله اش؟^۶
گویی آن هنگام که در مصر ساکن بود،
از زوجه آقای یوسف آموخت که فریاد بر آرد و به کذب نقشی بنماید.

۸ روشنایی ستون ابر و آتش^۷
نور خود را به درون باز کشید
همچو خورشیدی که در تاریکی فرو رود^۸
در آن روزی که قوم فریاد بر آورد و افزود جرمی بیش بر پادشاهش.^۹

۹ چگونه تواند خاموش ماند لحظه ای چنگ من از حمدت خداوندا؟
چگونه توانم زبان خود را بی وفایی آموزم؟
عشق تو اعتماد را به شرمساری چهره من باز آورد،
لیکن اراده ام همچنان ناسپاس باقی ماند.

۱۰ اعلام الوهیت تو انسان را می شاید
و باز می شاید که فرشتگان، انسانیت تو را به پرستش بنشینند.
در عرش، فرشتگان، حیرت زده از کوچک شدن،
بر روی زمین، آدمیان حیرت زده از تعالی ات.

بندگردان: ستایش عارفان حقیقت تو، همواره تو را سزاست.

* * *

۷- اعداد ۱۴: ۱۴

۹- مرقس ۱۵: ۱۳

۶- پیدایش ۳۹: ۱۵

۸- متی ۲۷: ۴۵

با آغوشی باز، خوش آمد گویان به استقبال آمدند؛
 اولین آمده رویم را بوسید
 و مرا به سوی همراهانش برد
 آنگاه که نزدیک شدم به آن آیه
 که قصه فردوس آغاز می گردد
 مرا به پرواز در آورد،
 و از آغوش کتاب
 به پهنه فردوسم برد.

۴ به سفر پرداختند از میان آیات

چشم و ذهن هر دو،
 گویی که پلی باشد آنجا
 و به ناگاه وارد شدم به قصه فردوس.
 در حین خواندنش
 چشم، ذهن را می برد.
 و ذهن نیز چشم را از خواندن آرامی می داد.
 زیرا در پایان کتاب، چشم آرمیده بود
 لیکن ذهن همچنان فعال.

۵ پل و دروازه فردوس را

یافتم هر دو در این کتاب.
 از پل گذشتم و داخل شدم؛
 چشمانم بی گمان پشت درها ماندند
 اما ذهنم به اندرون رفت.
 با حیرت به نظاره نشستم
 آنچه را موسی نتوانست توصیف نماید به کمال.

۱ من کلام خالق را مشابه می دانم
 با آن صخره که همراه بنی اسرائیل
 راه می پیمود در بیابان گام به گام؛^۱
 نهرهای پر شکوهی که جاری می گشت بر آنان
 از درون انبارهای آب نبود
 بلکه گویی سنگ، مخزن هایی داشت!
 آن سنگ اما تنها یک سنگ بود،
 لیکن دریاها از آن جاری شد.
 همچون کلام خدا،
 بنی اسرائیل رارهبری نمود از هیچ تا به جلال.

۲ در کتابش موسی،

توصیف گر خلقت بود
 تا هم جهان مادی و هم کتاب او
 شاهدین آفریدگار باشند:
 جهان، در بهره انسان از آن،
 و کلام در خواندن آن.
 اینان شاهدینی هستند که به هر جایی راه دارند،
 و به هر زمان یافت شوند.
 در هر لحظه حضور دارند
 و توبیخ گر بی ایمانانی که منکر آفریدگارند.

۳ فصل آغازین کتاب را خواندم

از وجد و سرور لبریز شدم،
 زیرا آیات و خطوطش

۸ همه آن لشگر در یک بدن ساکن.
 بدن عادل اما،
 نرم تر صدها بار
 ظریف تر صدها بار
 آن گاه که برمی خیزد در رستاخیز:
 همچون فکری که چون بخواهد،
 می تواند منبسط گشته وسعت یابد،
 یا چون بخواهد متقبض گشته کوچک گردد:
 هرگاه کوچک گردد، در یک جاست،
 هرگاه وسعت یابد، در همه جاست.

۹ گوش فراده و تعلیم بگیر
 که چگونه نور با هزاران پرتو
 در اتافی تنها جای گیرد،
 چگونه هزاران عطر خوشبو
 تنها در غنچه ای جا شود.
 گرچه در فضایی کوچک جا شوند
 لیکن برای حرکات شادمانه خود
 پهنه ای گسترده دارند
 همچنین است فردوس:
 گرچه مملو از کالبدهای روحانی،
 لیکن فضایی پهناور برای وجد و سرور.

۱۰ به همین سان شماری نامحدود
 از افکاری بسیار
 ساکنند در ذهنی کوچک،

بلندایی ناب و پاک، رفیع و زیبا:
 باغی که کلام، عدن^۲ می نامد آن را
 اوج تمام برکات.

۶ در آنجا منزلی برای هر عادل دیدم
 غوطه ور در روغن و معطر به جلال،
 آراسته به گل های زیبا
 تاجی از شکوفه ها بر سر.
 برای هر انسان منزلی بود
 مطابق با اعمالش،
 یکی با آراستگی اندک،
 دیگری درخشان از زیبایی اش؛
 یکی با رنگ آمیزی کم فروغ،
 دیگری تابان در فرّ و جلالش.

۷ در بی پاسخ این پرسش بودم
 که آیا فردوس آن قدر بزرگ هست
 که در خود جای دهد همه عادلان را؟
 از آنچه در کلام مکتوب نبود پرسیدم،
 لیکن از کلام مکتوب پاسخ خود را یافتم:
 «در نظر آور مردی را
 که در او ساکن بود لژیونی از همه ارواح شریر»^۳
 گرچه نادیدنی اما در او ساکن،
 زیرا لشگر آنان از جنسی بود بسیار سیال و نرم
 هر چند با روح در قیاس نیاید.

۲- پیدایش ۸:۲

۳- مرقس ۹:۵

در آن آرامشی بود که با ترس بیگانه بود.
 چه متبارک است آن که
 سزاوار دریافت آن می شود،
 نه اینکه حق وی باشد
 بلکه از فیض؛
 نه از اعمال نیکوی خویش،
 بلکه از رحمت.

۱۳ در گذر از مرز فردوس متحیر بودم
 که چگونه آن همه شادی و نیکویی را
 واگذارم در پشت.
 چون رسیدم به ساحل زمین،
 مادر خار و خس،^۵
 هر آندوه و رنجی
 به پیشوازم آمد.
 دانستم که مسکن ما
 زندانی است در قیاس فردوس؛
 پس چگونه است که می گریند محبوسین
 به هنگام ترک این زندان؟

۱۴ در شگفت بودم که چرا کودکان نیز
 می گریند به هنگام ترک زندان،
 می گریند که چرا بیرون آمده اند
 از میان تاریکی به سوی نور،
 و از حققان به درون عالم!

اما در فضایی پهناور:
 نه می آزارند یکدیگر را،
 نه خود می بینند آزار.
 پس چه اندازه بیشتر فردوس
 - با جلال خیره کننده خود
 در بر می گیرد کالدهایی روحانی
 که در جوهر خود متبدل شده اند
 تا به آنجا که حتی افکار
 نتوانند به آن یابند دست.

۱۱ تا توانستم ستایش نمودم،
 و اینک وقت بازگشتم بود،
 ناگاه از میان فردوس،
 شنیدم آوازی رعدآسا
 چون آواز کرناهای بسیار
 در میان لشکری بی شمار،
 ندای «قدوس، قدوس، قدوس»^۴ به پا خاست.
 پس دانستم که قادر متعال
 پذیرفته آن ستایش را در فردوس:
 گمان می بردم آنجا خالیست،
 لیکن از آن آواز رعدآسا آموختم که چنین نیست.

۱۲ فردوس مرا سرمست نمود
 از آرامش و زیبایی خود به یکسان:
 زیبایی ساکن در آن هیچ نقص نداشت؛

۳
(سرودهایی در باره رستاخیز، شماره ۱)

این سرود را می توان به منزله جنگی متنوع در باب نزول و صعود مسیح در تن گیری وی توصیف نمود. سرود، خود به اندازه کافی گویاست و به نظر می رسد نیازمند توضیح بیشتری نباشد.

۱ آن بره از خانه داود برای ما آمده است
کاهن و شبان از نسل ابراهیم؛
برای ما هم بره شد هم شبان
تن او برای قربانی، خونش برای پاشیدن.^۱
متبارک باد کمال و انجام او!

۲ آن شبان اعظم فرود آمد بر سفلی
در جستجوی آدم، آن گوسفند سرگردان؛
حمل کرد او را بر شانه های خویش^۲ تا بلندی ها؛
هدیه ای برای خداوند گله بود.
متبارک باد نزول او!

۳ شبنم و باران حیات بخش را
بر مریم، زمین خشک و تشنه^۳ بارانید.
همانند دانه گندم، باز در هاویه افتاد،
و سر برآورد چون بافه ای کامل،^۴ همچون نانی تازه.^۵
متبارک باد هدیه او!

۱- خروج ۱۲:۶-۷

۲- لوقا ۱۵:۵

۳- اشعیا ۵۳:۲

۴- لاویان ۲۳:۱۱

۵- یوحنا ۶:۳۶

پس بدین سان مرگ نیز،
نماد میلاد است برای انسان.
لیکن می گیرید که چرا متولد شده است
به درون باغ جلال
و رها کرده جهان - مادر رنج ها را!

۱۵ بر من ترحم فرما
ای خداوند فردوس،
و اگر لایق آن نیستم
به درون فردوس تو آیم،
عطا کن مرا بیرون در مرتع تو باشم
اما نزدیک حصار:
اندرون، سفره سخت کوشان است،
لیکن بگذار میوه های نزدیک حصار
بیرون افتد چون خرده نان^۶
تا از فیض رها نشده تو،
ما گنهکاران نیز در آغوش کشیم حیات جاودانت را.

بندگردان: متبارک باد آنکه سزاوار است وارث فردوس تو باشد!

* * *

۶- متی ۲۷:۱۵؛ مرقس ۷:۲۸

در هاویه، مرگ پیش پایش زد زانو
و حیات، پرستش کرد او را در رستاخیزش.
متبارک باد پیروزی او!

۹ مریم، او را چون کودکی حمل نمود
کاهن، او را چون هدیه ای در بغل نهاد،^۸
صلیب، او را چون کشته ای بر خود گرفت،
آسمان، او را چون خدا پذیرفت.
ستایش بر پدر او!

۱۰ به هر سو دستان خود را گشود
و شفا بخشید و وعده داد:
کودکان سوی شفای او دوان شدند،
عاقلان در جستجوی وعده هایش رهسپار،
متبارک باد ظهور او!

۱۱ سکه ای بخشید از دهان ماهی^۹
نشانش گذرا، ارزشش در کاهش؛^{۱۰}
لیکن بخشید نشانی تازه از دهانش،
عهدی تازه به ما داد.
متبارک باد بخشنده این عهد!

۱۲ از خداست، خداوندیش،
از انسان فانی، انسانیتش
کهانتش از ملک‌صدق،^{۱۱}

۸- لوقا ۲: ۲۵

۹- متی ۱۷: ۲۷

۱۰- رک. مت ۲۱: ۲۲

۱۱- عبرانیان ۵: ۶

۴ شناخت او هر خطایی را بزود
از انسانی که گم گشته و سرگردان می بود؛
شریر را به سرگردانی و حیرانی واداشت.
باران معرفتش فرو بارید حکمت را بر همه ملت ها.
متبارک باد سرچشمه او!

۵ از اعلی قوتی فرود آمد بر ما
از رحمی امید تابد فروزان بر ما
از میان قبر ظاهر گردید نجات،
و پادشاه به دست راست خدا برای شفاعت ما می نشیند:
متبارک باد در جلالش!

۶ جاری شد چون رودی از بالا،
روید چون ساقه ای از ریشه مریم،^۶
از صلیب چون میوه ای رسیده فرو افتاد،
بسان نویر به آسمان صعود کرد.^۷
متبارک باد خواست او!

۷ از آغوش پدر برون آمد کلمه
و در آغوشی دیگر جسم گرفت؛
از آغوشی به آغوش دگر در حرکت،
پر می شود هر آغوش عفیفی از او.
متبارک باد او که با ما منزل می کند!

۸ چون خداوند به زمین آمد از اعلی،
چون خادمی از مریم متولد شد،

۶- اشعیا ۱۱: ۱؛ لوقا ۳: ۳۲؛ رومیان ۱۵: ۱۲ - ۷- رک. کولسیان ۱: ۱۸

۱۷ آزمندان، پرخورش نامیدند،^{۱۲}
 اما نزد دوستانش روزی بخش همه؛
 میگساران، میگسارش خواندند،
 لیکن نزد دانایان، بخشندهٔ شراب به همه.
 متبارک باد تدبیر او!

۱۸ میلادش به پندار قیافا رسوایی بود،
 لیکن پرجلال نزد جبرائیل؛
 نزد بی ایمانان، صعودش منشاء موهومات،
 لیک نزد شاگردانش منشاء اعجاب.
 متبارک باد شناخت او!

۱۹ نزد پدرش میلادش قطعی است،
 لیکن نزد بازجویان، مملو از دشواری؛
 نزد موجودات برتر، حقانیتش چون ذرات بلور، روشن،
 نزد موجودات خاکی، جای کند و کاو و تردید -
 لیکن فوق از کاوش، هستی او.

۲۰ از سوی شریر، تجربه گردید،
 و از سوی یهود، مورد تردید و سؤال،
 بازجویی شد از سوی هیروдіس:
 لیکن خاموش، در پاسخ به سؤال.^{۱۳}
 متبارک باد پدرش!

۲۱ او را تعمیر گیرنده ای در اردن پنداشتند،
 در دریا او را از خوابیدگان شمردند،^{۱۴}

۱۲- متی ۱۹:۱۱

۱۴- متی ۲۴:۸

۱۳- لوقا ۲۳:۹

پادشاهیش از داود.
 متبارک باد آمیزهٔ او!

۱۳ پیوست به مهمانان در جشن عروسی،
 پیوست به روزه داران در تجربه ها،
 پیوست به مراقبان در رنج و بی خوابی،
 تعلیم می داد در جایگاه مقدس.
 متبارک باد آموزه او!

۱۴ مکروه نمی داشت ناپاکان را،
 بر نمی تافت از گنهکاران رو،
 با حقیقت گویان شادی می کرد،
 دوست داشت ساده دلان را.
 متبارک باد تعلیم او!

۱۵ پای خود را نمی داشت دریغ از بالین بیماران،
 یا کلام خود را از ساده دلان؛
 نزولش تا حقارت و کوچکی،
 صعودش تا اوج آسمان ها.
 متبارک باد فرستندهٔ او!

۱۶ میلادش پاکی بخشید به ما،
 تعمیرش ما را آرزوش بخشش کرد،
 مرگش زندگی ما گردید
 و صعودش شرف و شادی ما.
 چگونه سپاسش گوئیم!

۴
(سرودهایی در بارهٔ ایمان، شماره ۸۲)

در میان پرآوازه‌ترین سرودهای مار اپرم، گروه کوچکی شامل ۵ سرود تحت عنوان «در بارهٔ مروارید» وجود دارد که در انتهای «سرودهایی در بارهٔ ان» دیده می‌شود. در این قطعات، مار اپرم از مروارید به عنوان استعاره‌ای استفاده می‌کند که بارها به آن باز می‌گردد و آن را به منزلهٔ نقطهٔ آغازی برای زنجیرهٔ تعمقات خود بر راز تن‌گیری، متفکرانه به بازی می‌گیرد.

مروارید نزد نویسندگان سریانی از مفهومی عمیق و خاص برخوردار است. باید از اسطوره‌شناسی بسیار سپاسگزار بود که اطلاعاتی مفید در مورد پیدایش آن به ما می‌دهد: هنگامی که صاعقه به صدف‌های اعماق دریا اصابت می‌کند، از تلفیق این دو عنصر ناهمخوان یعنی آتش و آب، صدف باز می‌شود و این اولین لحظهٔ شکل‌گیری مروارید است، «سنگی گرانبها زاییدهٔ جسم». مار اپرم نیز همین استعاره را برای آن بکار می‌برد که به این ترتیب امکان قیاس تمثیلی آن با تن‌گیری پسر خدا کاملاً مهیا می‌شود.

بنابراین، مروارید نمادی مناسب و بجا برای مسیح است. پیدایش معجزه‌آسای آن از دو عنصر کاملاً متمایز، شبیه تولد مسیح از مریم و روح‌القدس است و بیرون آمدن آن از اعماق دریا و قرار گرفتن آن بر جایگاه رفیع تاج پادشاهی قرینهٔ دیگری برای تعمید و بیرون آمدن مسیح از اردن و برخاستن او از هاویه است.

شعر حاضر به طور مستقیم با این استعاره سروکار دارد. در بند دوم، مادر باکرهٔ مروارید، صدفی است که در جسم (یعنی دریا) او را باردار می‌شود اما نه از جسم بلکه از الوهیت (یعنی آتش).

بند ۱۰ شامل بازی با کلمات «غواص» (عمودا) و «تعمید گرفته»

بیاویختند او را چون کشته‌ای بر دارِ صلیب،
قرارش دادند در گور چون مرده‌ای بی‌جان.
متبارک باد افتادگی او!

۲۲ کیست ای خداوند، چون تو-
آن آفریدگاری که کوچک گردید، آن بیداری که آرמיד،
آن قدوس که تعمید گرفت، آن زنده که مرد،
آن شاه که خود را خوار ساخت تا تضمین کند حرمت ما را!
متبارک باد حرمت تو!

بندگردان: متبارک باد برخاستن تو!

* * *

که تولدش شباهت دارد به میلاد کلمه قادر متعال
 که به شکلی بی همتا مولود نمود حضرت اعلی آن را،
 لیک گوهران دیگر
 تشبیهی نمادین اند از مخلوقاتی که در آسمان ها منزل دارند.

۴ ای ذریت دیدنی رَحِمِ پنهان!

ای نماد قدرتمند،

لقاح مطهر تو، محتاج هیچ بذری نیست؛

میلاد پاک تو، نیازمند نزدیکی نیست

تو برادر نداری زیرا میلاد تو بی همتا است.

۵ اما خداوند ما برادرانی دارد

- گر چه او یگانه مولود است و ندارد همتایی؛

ای مروارید تک افتاده، این راز چه بزرگ است،

چرا که تنها نماد تو برپاست؟

لیکن بر تاج پادشاهی، نشسته اند خواهران و برادرانِ بسیار.

۶ گوهرانِ زیبا، برادرانت،

همچون دانه های انگور؛

مرواریدهای دیگر، همراهانت،

و طلا نیز چون گذشته خویشاوند تو خواهد بود؛

شاه شاهان تاجی خواهد داشت

آراسته از دوستان محبوبت.

۷ آنگاه که ظاهر شدی از عمق دریا- آن گور زنده-

به دست آوردی این خوشه پر شکوه

از برادران، خویشان و دوستان.

(عمیدا) است که نمی توان آن را به سادگی در ترجمه منعکس ساخت.
 عمل شخص شیرجه رونده یا غواص برای یافتن مروارید را می توان برابر با
 عمل شخصی که تعمید می گیرد دانست: او لباس خود را در می آورد، به
 بدن خود روغن می مالد (کلیسای سریانی، پیش از تعمید شخص را به
 روغن تدهین می کند، در این مورد به سرود ۸ نگاه کنید)، به داخل آب
 شیرجه می رود و مروارید را می یابد.

شعر با مفهومی بس شگفت انگیز پایان می یابد: مروارید نیز همانند
 مسیح و در حکم ضرورتی برای قرار گرفتن در جایگاه جلال خود به عنوان
 جواهر، سوراخ می شود و رنج را متحمل می گردد.

اگر چه مثال مروارید توجه عموم را در کلیساهای شرق بر می انگیزد اما
 هرگز در غرب به عنوان نمادی پرمعنا بر روی درهای چوبی منبت کاری شده
 کلیساهای کاتولیک ظاهر نگردید.

۱ به چه مانی تو؟

بگذار خاموشی تو سخن گوید با او که گوش می سپارد به آوایت

با دهانی خاموش، سخن بگو با ما

زیرا برای او که زمزمه خاموشی ات را می شنود

نماد تو در خاموشی، اعلام گر منجی ماست.

۲ مادرت عروس باکره دریاست

- بی نکاح، به شکوفه نشست

- بی آن که بداند، تو را در خود جای داد

- آری بی آن که بداند.

و نمادت، توییخ کردن دختران اسرائیل، آن گاه که خود را با تو می آریند.

۳ تو یکتا گوهر گوهرها هستی

۱۲ در زیبایی تو، قصه زیبایی آن پسر است،
 - پسری که ملبس گردید به رنج و فرو بردند بر او میخ ها،
 از میان تو گذر کرد درفش و سوراخ نمودند بدنت را آنان،
 آن گونه که دست هایت را.
 لیکن به دلیل رنج هایش، سلطان گردید -
 به همان شکل که زیبایی تو افزون می گردد در رنجت.
 ۱۳ آرزومندت نمی بودند اگر از جانت چشم می پوشیدند.
 زیرا که اگر رنج نمی بردی، اکنون دیگر شاه نمی بودی.
 شمعون پطرس دل می سوزاند بر آن صخره^۲
 که بر هر کس افتاد او را زخمی زد.
 زیبایی او زینت اعماق و اعلی، رازش، متحمل شدن رنج.

* * *

و کنون به سان گندم بر ساقه،
 جلوس فرموده میان بسیاری، اما چون تاجی از گل.
 ۸ همچون دینی که منصفانه باز پس داده شود
 برخاستی از اعماق و نشستی بر اعلی.
 ساقه در خرمن زار، گندم آورد:
 گویی ارا به ای به هر سو چرخان،
 می برد با خود سر تاجدار شاه شاهان
 ۹ ای دختر آب ها که ترک کردی دریا را،
 متولد گشتی در آن،
 رو به سوی آن زمین خشک بالا رفتی که در اشتیاقش بودی،
 مردمان عزیزت داشتند، به غنیمتت بردند و آراستند خود را به تو؛
 و چنین است آن کودک که امت ها عزیزش داشتند چون تاجی بر سر.
 ۱۰ به نماد و به حقیقت، لویاتان^۱ کوفته گردید از آدمیان:
 تعمید گیران نیز چون غواصان لباس از تن در آورده، تدهین می گردند
 تا ترا برابیند از اعماق، به بالا آرند با خود،
 و عربان، جان را از تلخ کامی باز می دارند:
 و این ها، چون نمادی از مسیح موعود.
 ۱۱ طبع تو، چون بره خاموش است در آرامی خود:
 به رغم فرو رفتن تبغی در او، آرام می پذیرد آن را.
 و چنین بود در جلجتا،
 روشنایی تو چه نوری افکند،
 بر آنان که ترا نظاره می کردند.

(رومیان ۸: ۲۹). مار اپرم در افکار شاعرانه خود، تعمید مریم را، آن تأثیری می‌داند که منتج از حضور مسیح در «رحم» اوست، پیش تصویری از وارد شدن مسیح به «درون» اردن، جایی که ماهیت تمامی آب‌های تعمید را متبدل و تقدیس می‌نماید. نجاتی که از ساکن شدن مسیح در «درون» مریم، در «درون» اردن و در «درون» قبر حاصل می‌شود، به نحوی در اولین ظهور دنیوی او به طور کامل به انجام می‌رسد: در مفهوم زمان الهی، گذشته و حال و آینده، همه در «حال» ابدی در هم می‌آمیزند. مریم، به شکل چشمگیری در دو شعر دیگر از این مجموعه، یعنی سرودهای ۱۱ و ۱۲ نیز ظاهر می‌گردد.

۱ هیچ کس، ای خداوند، نمی‌داند مادرت را چه بنامد:

آیا باید او را «باکره» نامید؟

- اما بارداری اش حقیقتی بی‌تردید است؛

- یا «ازدواج کرده»؟ هیچ مردی اما او را نشناخت.

پس اگر از مادرت دور از فهم است، کیست که امید درک تو تواند داشت؟

۲ او تنها مادر توست، اما

در کنار بسیاری، نیز خواهر توست،

مادرت بود، خواهرت بود و عروست هم به همراه تمام روح‌های عقیف.

تو که زیبایی مادر هستی،

او را آراستی با همه چیز!

۳ پیش از آمدنت، او با طبع مطیعش، عروست گردید؛

و آن‌گاه که آمدی، ای قدوس

و در او جای گرفتی به طریقی فوق از عرف

او همچنان باکره ماند،

گرچه مولود ساخت ترا در پاکی.

۵

(سرودهایی دربارهٔ میلاد، شماره ۱۱)

مریم نقش بسیار مهمی در اشعار اولیهٔ سریانی ایفا می‌کند، زیرا «نمونه‌های» زیادی مرتبط با او در عهد عتیق وجود دارد. در کنار اشارات واضحی مانند حوای دوم، نماد او در مظاهر گوناگونی از جمله، بونهٔ سوزان، صندوقهٔ عهد، ارابهٔ حزقیال و غیره به چشم می‌خورد. آنچه تمامی این مظاهر به مثابه موردی مشترک در خود دارند این است که حامل چیزی مقدس تر از خودشان هستند. همان‌طور که در شمایل‌های ارتدوکس، مریم را همیشه در حالتی به تصویر می‌کشند که مسیح را در آغوش دارد، در ادبیات سریانی نیز پیوسته او را در ارتباط با مسیح، آن الوهیت متجسم می‌بینیم. مریم از آن جهت که مسیح از او تولد یافته منحصر به فرد است اما در عین حال وی الگویی از یک مسیحی کامل است که خود را تماماً به ارادهٔ خدا و کار روح القدس تسلیم نموده است (لوقا ۱: ۳۸، در مقابل زکریای مردد، لوقا ۱: ۱۸).

در این شعر کوتاه اما زیبا، مار اپرم به عمق راز مریم فرو می‌رود: معمای مادر باکره، آن انسان فانی که الوهیت را در درون خود جای می‌دهد، حاملی که آن حمل ناشدنی را در خود حمل می‌کند.

در بند آغازین شعر، مار اپرم فرصت را غنیمت شمرده به این مطلب اشاره می‌کند (در جواب پیروان آریوس) که اگر باردار شدن مریم را نمی‌توان با مقولات عقلانی توضیح داد، بنابراین چقدر بیشتر درک ماهیت الهی مسیح برای ذهن انسانی ما مشکل خواهد بود.

در اینجا لازم است در مورد یکی از عبارات بند دوم توضیح بیشتری داده شود. در بند دو، مار اپرم، مریم را «خواهر» مسیح می‌خواند: مسیحیان از طریق تعمید به خواهران و برادران مسیح تبدیل می‌شوند

به درون رحم مریم رفت آن متعال،
 اما چون انسانی مسکین و افتاده
 به درون او وارد شد، دریای جلال،
 اما پوشید بر خود لباسی بس پست.

۸ قادر مطلق به زهدان وارد شد و پوشید لباس ناامنی بر خود؛

او که بخشنده هر خوراک بود،
 وارد شد به جهان - پس تجربه کرد گرسنگی را؛
 او که می نوشاند همه را، آمد به جهان - پس تجربه کرد تشنگی را؛
 او که می پوشاند همه را!
 عربان و بی جامه به جهان پای گذاشت،

بند گردان: ستایش بر تو که هرچیز آسان است نزدت،
 زیرا قادر مطلق هستی.

* * *

۴ با تو بر مریم رفت: بارداری، آنچه بر هر منکوحه دیگر می رفت؛

- اما بی نزدیکی

سینه هایش لبریز از شیر

- اما به خلاف الگوی طبیعت.

از آن زمین خشک و تشنه^۱ ناگاه چشمه ای از شیر جوشید!

۵ اگر او قادر شد ترا حمل کند، ای کوه عظیم،^۲

رازش آن بود که تو خود را سبک نمودی؛

اگر اکنون ترا به غذایی سیر می گرداند،

سرش آن است که ملزم کردی خود را به گرسنگی؛^۳

اگر او شیر را از سینه خود به تو می بخشد،

رازش آن است که تو، خود را به اراده خود تشنه گرداندی؛^۴

و اگر دست نوازشگر او بر سر توست،

تو که اخگر سوزان هستی،^۵

سرش آن است که تو، حفظ نمودی آغوشش را از آسیب.

۶ مادرت مایه اعجاب است: خداوند به درون اش وارد شد و خادم گردید؛

او که کلمه ست، در درون مریم به خاموشی گشت بدل؛

رعد وارد شد بر او لیکن، هیچ کس طنینی نشنید؛

آن شبان آدَمیان وارد شد به درونش

و بدل گشت به بره و جون او مولود شد.

۷ رحم مادر تو دگرگون ساخت نقش ها را:

او که بنیاد نهاد هرچیز را، وارد شد بر دولت خود،

۲- دانیال ۳:۲۵

۱- اشعیا ۳:۲

۴- یوحنا ۴:۷

۳- متی ۴:۲

۵- اشعیا ۶:۷

۲ بیایید ببینیم ای برادران که این دو بره،
در کجا ردای تشابه می پوشند و در کجا ردای تمایز.

۳ بیایید تا ارمغانشان را به مقایسه بنشینیم،
ارمغان بره نماد و ارمغان بره راستین.

۴ بیایید تا نماد را چون سایه ای بنگریم
و حقیقت را چون تحقق آن.

۵ گوش سپاریم به آوای نمادهای ساده آن گذر،
و بشنویم آوای ارمغانهای مضاعف این گذر.

۶ بره گذر، برای قوم یهود،
خروج از مصر را به ارمغان آورد و نه داخل شدنی را.

۷ همچنین بره راستین نیز برای امت ها،
خروج از خطا را به ارمغان آورد و نه داخل شدنی را.

۸ و خروجی دیگر نیز آورد آن بره زنده،
اما برای مردگان از هاویه، آن گونه که از مصر.

۹ زیرا که مصر تصویری از دو نماد است،
و آن، بازتابی از هاویه و خطاست.

۱۰ به یمن بره گذر، طمع مصر آموخت
که عقب بنشینید به خلاف خوی و خصلت خود.

۱۱ به یمن بره زنده، عطش هاویه،
به خلاف طبیعتش بیرون ریخت مردگان را.

۶

(سرودهایی در باره نان فطیر، شماره ۳)

در این شعر که موضوع آن مربوط به دو گذر می شود مار اپرم
نمونه شناسی روابط میان گذر بره در خروج باب ۱۲، و مسیح، بره گذر
جدید را مطرح می کند. مسیح، آن بره حقیقی تنها تجلی گذر یهودیان
نیست. او این مهم را در دو قالب متفاوت به انجام می رساند: امت ها را از
تاریکی بت پرستی و کفرهایی می بخشد و مردگان را نیز از قلمرو هاویه
(جهان مردگان) آزاد می سازد. به عبارت دیگر مسیح بر شیطان و مرگ
پیروز گردیده است. این ادراک دو گانه از ماهیت پیروزی مسیح، از اصول
اساسی تفکر همه کلیساهای مسیحی شرق است. (مضمون نزول، موضوع
شعر بعدی این مجموعه است).

به این ترتیب در پس سادگی آشکار نمونه شناختی تشابهات و تمایزات
این شعر، ساختاری قرینه ای و بسیار دقیق و پیچیده قرار گرفته است: پنج بند
اول، مقدمه را تشکیل می دهد، بندهای ۶ تا ۸ به وسیله بندهای ۱۷ تا ۱۹ و
بند ۹ به وسیله بند ۱۶ و بندهای ۱۰ تا ۱۲ به وسیله بندهای ۱۳ تا ۱۵ پاسخ
خود را می یابند و به این ترتیب معادلات، متعادل می گردند. هر گروه
سه بندی از ابیات، زنجیره ای سه گانه از تشابهات میان نجات اسرائیل از مصر
(فرعون) و رهایی دو گانه از چنگ شیطان (خطا) و مرگ (هاویه) به دست
مسیح است. در این میان بندهای منفرد مثل بند ۹، ۱۶ و ۵، مجموعاً به هر
سه مورد، یعنی مصر، شیطان و مرگ اشاره می کنند. نمونه شناسی در دست
های مار اپرم به هنری بس زیبا تبدیل می شود.

۱ بره فصیح در مصر ذبح گردید،
بره حقیقی در صهیون کشته شد.

نیمه دوم این مجموعه سرود به هیچ وجه ارتباطی با شهر نصیبین ندارد، بلکه مضمون آن آشکارا، نزول مسیح به هاویه یا در مباحث غرب «اسفل جهنم» است. این مضمون در کلیسای قرون وسطی در غرب، متکی بر مدرک مستندی تحت عنوان «اعمال پیلاطس» یا (صحیح تر) «انجیل نیکودیموس» است که می توان شباهت های ظریف بسیاری را میان سرودهای نصیبین مار اپرم و این اسناد یافت (رابطه این دو متن به طور دقیق روشن نیست).

برداشت تاریخ در دوران اولیه کلیسا نیز چنین بود که کار مسیح نه تنها در رابطه با جهان زندگان در حال و آینده، بلکه در ارتباط با مردگان زمان گذشته نیز تأثیرگذار و ثمر بخش بوده است. این ارتباط به شکلی اسطوره ای (البته به مفهوم مثبت آن) در موضوع نزول مسیح به هاویه و رهایی بخشیدن عادلان بیان شده است. مار اپرم از دیدگاه های مختلف با این مضمون برخورد می کند. تعدادی از سرودهای نصیبین به شکل گفتگو (از جمله میان شیطان و مرگ) تنظیم شده اند. این سرودها نماینده نوعی «گفتگوی جدلی» هستند که ریشه آن به ادبیات سومری بین النهرین باز می گردد. این سرودها ملهم از الگوهای شرقی بودند که به تدریج به سرودهای قرون وسطی غرب نیز راه یافتند. در شعر حاضر، جدا از بندهای آغازین و پایانی و بند ۱۱، در باقی بندها، مرگ است که با مخاطبش عیسی، سخن می گوید. مصلوب شدن مسیح برای نیروهای جهان زیرین گیج کننده است: او مرگ را بر خود روا می دارد، پس به سختی می تواند خدا باشد. از طرفی معجزاتی که او در طول حیاتش بر روی زمین انجام می داد (بخصوص زنده کردن مردگان) نیز مایه حیرت است. در

۱۲ به یمن بره راستین، خطای حریص
وا زد و پس داد امت هایی را که یافتند نجات.

۱۳ به یمن بره گذر، فرعون نیز چون مرگ،
باز پس داد قوم یهود را که در اسارت خود داشت.

۱۴ به یمن بره زنده، مرگ نیز باز گرداند،
عادلانی را که ترک کردند قبرهایشان را.^۱

۱۵ به یمن بره راستین شیطان نیز چون فرعون
رها ساخت آنانی را که در اسارت خود داشت.

۱۶ فرعون نیز تصویری بود از دو نماد؛
کنایه ای از شیطان، و مرگ.

۱۷ به یمن بره گذر، بازوی مصر شکست
و گشوده شد راهی تا بگذرند عبرانیان از میان آن.

۱۸ به یمن بره حقیقی، شیطان که بسته بود همه راهها را،
رها نمود آن راه را که راهبر انسان به سوی حقیقت بود.

۱۹ آن بره راستین، به آوازی که بر آورد بلند،^۲
راهی مهیا ساخت برای رهایی مقهوران از مرگ.

بندگردان: ستایش باد بر پسر، آن خداوند نمادها
که تحقق بخشید در قیامش، هر نماد را.

* * *

این تفکر زیر بنایی، بسیار شبیه به شمایل پردازي مصلوب شدن مسیح در قرون وسطاست، آنجا که خون و آب از پهلوئ مسیح (یوحنا ۱۹: ۳۴) بر جمجمه آدم که در زیر صلیب جلیجتا (به معنی کاسه سر) قرار دارد ریخته می شود. در حقیقت این تفکر، بیان ادبی و اولیه خود را از خلاصه سریانانی داستانی ملهم از کتاب مقدس به نام «مغاره گنج ها» وام گرفته است. این رویداد به طور خاص به عنوان «تعمید» آدم توصیف می شود.

این سرود با شادی پیروزی راست بر چپ به پایان می رسد (این دو واژه از متی ۲۵: ۳۳ گرفته شده اند).

شخص کاوشگر در می یابد که بند ۵ احتمالاً حامل یکی از اشارات نادر و عالی مار اپرم به اسطوره شناسی کلاسیک است: به نظر می رسد عبارت «خرد مندانی که بر وحوش غلبه یافتند» اشاره ای به اورفه باشد که بی شک مربوط به اکتشافات معرق کاری شده قرن دوم در ادسا بوده است: این فرض که مار اپرم با اورفه آشنایی داشته بسیار جالب و مهیج است!

۱ خداوند ما قدرتش را وا گذاشت و آنان اسپرش ساختند،

تا با مرگ زنده خود، زندگی بخشد آدم را،

در ازای آن دست هایی که میوه را چیدنند از درخت

دستان خود را به میخ ها سپرد تا سوراخ شوند،

در ازای دهانی که فرو برد میوه را،

گونه خود را به سیلی سپرد در دادگاه^۱

و در ازای پای های آدم که به آزادی گام برمی داشت در باغ عدن،

پای هایش سوراخ شد

خداوند ما عربان شد تا انسان پوششی یابد بر تن،

به سرکه و مَر^۲ شیرین نمود، زهر آن ماری که گزید به تلخی انسان را.

۱- یوحنا ۱۸: ۲۲

۲- متی ۲۷: ۳۴

این جا مرگ با این تصور که معجزات عیسی موجب شده تا او لاف زن شود می کوشد او را بترساند: مرگ بر بزرگ و کوچک قدرت دارد، هیچ کس تا به حال از چنک او نگریخته است، او حتی در شمارش نسل های زیادی که به کام خود فرو برده به زحمت می افتد. اما در کمال صداقت اقرار می کند که دو نفر یعنی خنوخ و ایلیا از چنگ او گریخته اند که البته به زعم او این ذره های کوچک در میان ذرات بی کران شن چه می توانند باشند؟ در بندهای ۷ و ۸ طعنه ای سنجیده در کلمات مرگ دیده می شود زیرا مبنای کلمه «شن»، اشعیا ۴۰: ۱۲ است و اشاراتی که به «بافه ها» و «دو خوشه کوچک» شده بلافاصله ذهن خواننده را متوجه نماد عمومی مسیح به عنوان «بافه نوبر» (لاویان ۲۳: ۱۰ و ۱۱) و «خوشه» (انگور)، (اشعیا ۶۵: ۸) می سازد.

اولین سخنان مرگ هنگامی آغاز می شود که مسیح هنوز بر روی صلیب است (بندهای ۲ تا ۱۰) و بند ۱۱ با اشاره به «آواز بلند» عیسی و تسلیم نمودن روحش (متی ۲۷: ۵۰)، نقطه مقابل آن است: فرشتگان نور، بی درنگ فضای تاریک و اندوهبارهاویه را روشن می سازند و مردگان برای ملاقات با مسیح، برخاسته آماده می شوند. در این لحظه، مرگ آرزو می کند که به ایام موسی باز گردد، به آن زمانی که در شب گذر اشت های خود را ارضا می کرد. به هر ترتیب او به زودی متوجه ناتوانی خود می شود و آدم را به عنوان تضمینی برای بازپس دادن همه انسان ها، به مسیح واگذار می کند (بند ۱ از پیش، نمونه شناسی آدم اول و آدم ثانی را به تصویر کشیده است).

سرانجام مرگ تسلیم مسیح می شود و به خاطر این که ذات الهی او را در نیافته بود از او عذرخواهی می کند (بند ۱۶). او وعده می دهد که در بازگشت ثانوی مسیح تمامی مردگان را به استقبال از مسیح رهبری کند و در همین اثنا، آدم را به عنوان تضمین یا وثیقه ای برای انجام این وعده به دستهای مسیح می سپارد.

فاتح پادشاهان و آرایش لشگرها هستم، فاتح جباران و صیدهای آنان^۷
 فاتح عادل هم با اعمال نیکش.
 رودها لبریز از اجساد است که در هاویه انداختم آنان را،
 و کماکان می ریزم مرده ها در آنها، لیکن سیراب نگردند هرگز.
 فرجام بشر، هر قدر که دور یا نزدیک،
 لاجرم، به دروازه هاویه خواهد آورد او را.

۵ نپذیرفتم نقره از ظرف دولتمندان،
 و هدایای ایشان نتوانست برانگیزد طمع ام را،
 صاحبان برده، نفریفتند مرا،
 تا بپذیرم برده ای را در ازای اربابش یا فقیری در ازای دولتمند،
 یا که پیری در ازای کودک.
 خردمندان شاید که توانند غالب آیند بر هر وحشی،
 لیکن کلمات غالب آینده آنان، وارد نشود به گوش های من هرگز.
 همه کس مرا تواند نامید «منزجر از خواهش»،
 اما من تنها، انجام دهم آنچه فرموده شدم.

۶ کیست این؟ فرزند کیست؟
 از کدامین دودمان است این مرد که بر من ادعای پیروز دارد؟
 هان، اینک مکتوب تبار انسان -
 متحمل گردیدم زحمت خواندن هر نام را از آدم تا این دم،
 هیچ یک از مردگان نرسند از چنگم؛
 سبط به سبط، بر دست هایم نوشته نام های ایشان.
 برای توست شمارش این نام ها، عیسی
 تا بدانی که نخواهد رست کسی از چنگم.

۲ مرگ: گر خدایی، قدرتت را بنما
 و اگر انسانی بنگر قدرت ما را!
 یا اگر آدم را خواهانی، خاموش باش:
 چون که او زندانی است، به دلیل جرمش؛
 سرافیم و کروبین نیز قادر نیستند رهایی بخشند او را؛
 در میان ایشان نیست یک فانی که دهد جان خویش را در عوضش.
 کیست آنکه بگشاید دروازه هاویه را
 و به داخل فرو رفته بیرون آرد از آنجا او را؟
 زیرا که فرو بلعیده هاویه او را، نگاهش خواهد داشت تا به انجام زمان.

۳ آنکه پیروز گردید بر خردمندان، من هستم؛
 هر گوشه از این هاویه را پر ساختم از آنان.
 بیاو داخل شو پسر یوسف، نظاره کن وحشت را؛
 دست و پای جباران، جسد غول پیکر شمشون،^۳
 استخوان جلیات بی رحم؛^۴ عوج نیز، آن فرزند جباران،
 که ساخت تختی از آهن^۵ تا در آن آرامد:
 من به زیر افکندم و انداختمش در اسفل،
 به دروازه هاویه کوبیدم آن سرو^۶ را.

۴ من به تنهایی پیروز شدم بر همه کس،
 و اینک تو، آن یگانه، در طلب پیروزی بر من هستی؟!
 رهنمون گردیدم انبیاء را اینجا،
 کاهنان را، قهرمانان را،

۳- داوران ۱۶
 ۴- ۱- سموئیل ۱۷
 ۵- تثبیه ۳:۱۱
 ۶- رک. ارمیا ۲۲:۷

هم پیر، هم جوان، هم کودک؛
اینها همه باید متقاعد سازد ترا ای پسر مریم
که چنین است حکمفرمایی من بر دنیا.
صلیبت چگونه پیروز شود بر من که از آغاز نیز فتح من با چوب بود.

۱۰ دوست داشتم بیش از اینها سخن گویم با تو
- زیرا کلمات نزد من بسیارند -
اما چه نیازی به کلمات، آن گاه که اعمال این گونه سخن می گویند از
قدرت من؛

وعدۀ اسرار نخواهم داد به ساده دلان،
چون تو نخواهم گفت رستاخیزی خواهد بود: کجاست این رستاخیز؟
گر این چنین مقتدری،
پس بر این امر تضمینی بگذار،
تا به وعده های بعیدت ایمان آورده شود.»

۱۱ به پایان برد مرگ سخنان طعنه آمیزش را،
که ناگاه آواز خداوند چون رعد طنین انداخت در هاویه^{۱۳}
گورها، یک به یک باز شدند^{۱۴}
و عذابی بس هولناک گریبان مرگ را بفشرد
آنجا که ندیده بود نوری بر خود، آکنده شد از نور فرشتگانی که پر
ساختند هاویه را
تا رهنمون سازند مردگان را به ملاقات او که با مرگش حیات بخشید.
مردگان بیرون رفتند
و شرم پوشانده چهره آنان را
که می پنداشتند غالب آمده اند بر او که همگان را حیات می بخشد.

۷ نفریبت اینک ای عیسی
نشود یافت نام دو مرد در این مکتوب
خنوخ^۸ و ایلیا^۹ وارد نشدند نزد من؛
من به دنبال این دو، در تمام خلقت گشتم،
رفتم تا قعرها، به مکان یونس، و ندیدم آنان را؛
پس با خود گفتم شاید که به فردوس پناهی جسته اند،
آنجا که آن کروی پرهیبت به نگهبانی مشغول است.^{۱۰}
یعقوب نردبانی دیده است^{۱۱}
شاید که از آن به آسمان ها رفته اند.

۸ چه کسی شن های دریا را شمارش کرده است^{۱۲}
گویی از قلم افتاده است دو ذره کوچک؟
و در این حصاد، با چنین دروگرانی بس مشغول،
من به تنهایی بافه ها را با هم می بندم.
بافه بندان بی صبر، بافه ها را وا گذارند
و انگورچینان، خوشه ها را از یاد برند،
لیک در چنین حصاد بی پایان، من به تنهایی محصول بر می دارم،
و تنها این دو خوشه کوچک گریختند از چنگالم.

۹ مرگ می گوید: «من هستم صیاد همه موجودات،
بر زمین و دریا؛
عقاب ها بال می گشایند سویم
و چنین است هر موجودی هراسناک اعماق، هر پرنده، خزنده، هر وحش،

۸- پیدایش ۵:۲۴

۹- ۲- پادشاهان ۱۱:۲

۱۰- پیدایش ۳:۲۴

۱۱- پیدایش ۲۸:۱۲

۱۲- اشعیا ۴۰:۱۲

که گداخت در خود تاریکی و سرمای هاویه؟»

۱۵ مرگ در هاویه دید فرشتگان را چون فوج

غیر فانی را در جایگاه فانی، پس گفت:

«شورش آمد در مسکن ما.

از دو چیز فریاد عذاب بر آوردم؛ مردگان ترک کردند هاویه را،

و فرشتگان که نامیرایند به درون آمده پر نمودند هاویه را.

دو فرشته وارد شده، یکی بر سر گور، دیگری در پایش^{۱۷}

در خواست نمودم از او که بگیرد با خود هر که خواهد،

و عازم گردد سوی سما تا ملکوت،

۱۶ کلماتی را که به زبان آوردم به حسابم مگذار

و نه خود خواهی من را عیسی، ای نیکو

کیست آنکه صلیبت را ببند و شهادت ندهد که تو حقاً انسانی؟

هم چنین کیست که ببند اقتدارت را و نپذیرد که خدایی؟

و من آموختم اقرار کنم تو خدایی و هم انسانی.

مادام که مردگان در هاویه، نتوانند توبه کنند،

برخیز ای خداوند و میان آنان که زنده اند،

اعلام نما توبه و بازگشت را.

۱۷ ای عیسی، ای پادشاه، اجابت کن خواسته ام را،

به همراه این خواهش، گروگانت آدم را که مردگان همه در او پنهانند

- آن سان که هنگام پذیرفتن او زندگان همه در او مخفی بودند.

او را بردار و ببر.

آدم را چون تضمینی به تو باز پس خواهم داد.

۱۲ ناگهان مرگ ندا سرداد:

«کاش در ایام موسی بودم تا مرا جشنی می بود:

زیرا آن برّه در مصر، از هر خانه مرا نخست زادی می بخشید؛

انبوه نخست زادگان^{۱۵} انباشته بر دروازه هاویه

لیکن این بره به یغما برد همه را،

بگرفت سهم خود را و جدا کرد مردگان را از من.

آن بره پر ساخت گورها را،

این بره خالی کرد گورهای پر شده را.

۱۳ مرگ عیسی عذابی است اکنون

کاش می شد بماند زنده: زندگی کردن او بهتر بود از مرگش.

و در اینجا مردی است که در مرگش بیزاری به سراغم آمد:

در مرگ همه شادی کردم، در مرگ عیسی پریشان گشتم.

منتظر بودم تا باز گردد به حیات:

در حیاتش نیز او، بازگرداند سه تن را به حیات!

اکنون با مرگش، مردگانی که یافتند حیات، لگد مال کنندم آن گاه

که روم بر در هاویه تا به چنگ آرم آنان را.

۱۴ می دوم تا که ببندم دروازه هاویه را

بر آن مرده که مرگش غارت کرد مرا.

هر کس شنود حیرت خواهد کرد از خواری من

زیرا که شکستم داد مرده ای از بیرون: همه مردگان در طلب بیرون رفتن،

او در اصرار که آید به درون!

داروی حیات^{۱۶} به جهان مردگان وارد شد و باز آورد مردگان را به حیات،

کیست این که نمایان ساخت بر من آتش مخفی را

پس صعود نما اکنون و حکمرانی کن بر هر چیز،
تا آن گاه که صدای صوتت را شنوم،
مردگان را همه با دست خود پیش پایت بنهم، در بازگشت ات.»

۱۸ برخاست از هاویه و با پیروزی متعالی گردید
آن پادشاه و خداوند زنده ما.
وای افزون شد بر فرقه چپ
نومیدی و ترس بر ارواح شریر، رنج بر ابلیس و مرگ،
مرثیه ای دیگر بر هاویه و گناه.
اما امروز، وجد و شادی وارد شده بر فرقه راست.
پس بیایید با هم، در چنین روز عظیم، شادمانه بپرستیم او را،
که مُرد و باز آمد به حیات تا دهد همه را رستاخیز و حیات!
بندگردان: متبارک باد او که غالب آمد بر مرگ
و جلالش باز آورد مردگان را به حیات.

* * *

۸

(سرودهایی در باره باکرگی، شماره ۷)

این مجموعه از ۵۲ سرود تشکیل شده و به سرودهای باکرگی معروف است که این عنوان برگرفته از موضوع اصلی ۳ سرود اول است. این مجموعه در حقیقت شامل تعدادی از گروه های کوچک شعری است که موضوعات کاملاً متنوعی را در بر دارد. در میان این سرودها چهار سرود نیز تحت عنوان «در باب روغن و زیتون» (شماره های ۴ تا ۷) به چشم می خورد که در آن مار اپرم به کاوش در مضمون غنی روغن (مسخا) به عنوان نمونه ای از مسیح (مشیخا) دست می زند. سرود شماره ۷ قالبی به مراتب فشرده تر از کارهای معمول مار اپرم دارد و در کنار موضوعات دیگر شامل بندهایی است که برای درک تدهین پیش از تعمید در دوران اولیه فرهنگ سریانی از اهمیت بسزایی برخوردار است.

بندهای آغازین سرود بر این موضوع تأکید دارند که انسان، ساکن دو جهان است و باید برای هر دوی آنها زحمت بکشد. پاداش و نتیجه زحمات و کار این دنیا، در ماه اکتبر با برداشت محصول و بارش باران پس از تابستانی گرم و طولانی نصیب او می شود در حالی که پاداش زحمات و مشقات روحانی او در ماه آوریل، موسم عید قیام و در زمانی که مراسم تعمید صورت می گرفت به او می رسد. این دو مشقت عمیقاً به یکدیگر مربوطند، زیرا اکتبر فراهم کننده روغنی است که در آوریل در مراسم تعمید به کار می رود (در کلیساهای دوران اولیه سریانی دو بخش اصلی و تشکیل دهنده مراسم تعمید، تدهین کردن با روغن و بعد از آن تعمید آب بود).

بندهای ۳ و ۴ مثالهایی را از زندگی ایلیا به کار می گیرد تا به این مطلب اشاره کند که سوء مدیریت و رفتار ناشایسته اخلاقی، در رابطه با کار بر

بدهی دیگران پرداخت شود که نمونه ای از مسیح و کاراوست (کولسیان ۲:۱۴) بند آخر در نقطه اوجی شکوهمند، این مطلب را به طور خلاصه توصیف می کند که چگونه زیتون با روغن خود، هم نمونه و هم خادم مسیح است. مضمون تعمیدی بندهای قبلی کماکان زمینه تدهین مسیح را به دست مریم برای مرگ او در خود دارد (یوحنا ۱۲:۷) (الگوی تدهین مسیحیان در کلیساهای سریانی) و بازگشت او از مرگ نیز همانند برگ زیتونی است که پیام آور پایان طوفان نوح بود (پیدایش ۸:۱۱) (در تجربه مسیحی شبیه «بیرون آمدن» تعمید گیرنده از آب با کمک روغن).

۱ توبه و سخت کوشی اقتضای هر دو جهان است؛

چرا که برای کار بر زمین به سخت کوشان نیاز است و برای کار روحانی به توبه کاران. سخت کوشان شاید به ثروت نرسند، لیکن سخت کوشی آنان استوار خواهد ماند، و اگر چه نادمان باز هم به گناهی دست زنند، به جرگه آنان که پیروزند تعلق دارند،

مادام که کاهلان و گناهکاران می آریند خود را به نامی شریر:

ملامت در پی عاطلان و سرزنش در پی گناهکاران خواهد بود.

۲ پس از گرد و غبار تابستان، اکتبر آرام بخش خستگان است،

بارانش همه چیز را می شوید و قطرات شبنم، مسح می سازد درختان و میوه هاشان را.

آوریل، روزه داران را آرامی بخشیده، مسح می نماید و آنان را تعمید داده به سپیدی ملبس می گرداند؛

و آلودگی گناه را از روح های ما بر می دارد.

روی زمین، پیامدهایی بسیار جدی به دنبال دارد که تنها می تواند تحت تأثیر روغن اصلاح شود، برای مثال کوزه اعجاب آور روغن (اول پادشاهان ۱۷) در قضیه ایلیا که نمونه ای از روغن تعمید در مسیحیت است. بندهای بعد در مورد جنبه های دیگر روغن تعمید است؛ برای مثال به عنوان روغن نقاشی برای «شکل بخشیدن» به آن «شبهت» یا تصویری (پیدایش ۱:۷) که در سقوط مخدوش گردید (بند ۵)؛ روح نیز آن را به مثابه داغ یا علامت مسیح بر «گوسفندان» تازه تعمید یافته به کار می گیرد (بند ۶). تعمید آب بلافاصله پس از تدهین با روغن (یا همان تعمید با روغن) صورت می گیرد که در بند ۷ به عنوان «زهندان دوم» که به فرزندان خدا تولدی تازه می بخشد توصیف شده است.

بند ۸ دیدگاهی کلی از تعمید را عرضه می دارد که بخش مکمل جلسات تعمیدی کهن در کلیسای سریانی زبان است که همان تدهین تبرک بخشیدن به آب تعمید و در حقیقت متأثر از عملکرد روح القدس بر آب است (همانطور که سطح آب ها را در پیدایش ۱:۲ فرو گرفته بود). تعمید آب به وسیله کشیش انجام می شود و توسط شماسان و در انتها با جماعت همراهی می گردد. بندهای پایانی به خاطر دو نقش روغن در تعمید (بند ۱۰) و معجزه ۲- پادشاهان ۱:۴ که به وسیله روغن، پسران زن بیوه را از چنگال طلبکار رهایی می بخشد (بند ۱۱) در ستایش روغن سروده شده اند. در هر دو وضعیت، روغن (مشخا) مقایسه شده است با مسیح (مشیخا). در مراسم تعمید، تعمید گیرندگان بدن خود را به روغن تدهین می کنند (روغن در آب فرو نمی رود) که به معنی برخاستن از «گور» است (رومیان ۴:۶) در حالی که (در مقایسه با اول قرن تیان ۱۵:۵۳) مسیح با تعمید خود در حقیقت جسم انسانی را می پوشد (این عمل به معنی تقدیس تمامی آب های تعمید است) که نتیجه آن برخاستن آدم سقوط کرده است. در معجزه ای که به دست الیشع رخ داد، روغن فروخته شد تا

در آنان تعمید نیز که در زهدانش با آنان در درد است،
تصویرگر چهره‌ای تازه تا جایگزین صورت پیشین آدم^۷ گردد که فرو
پاشیده است:

و با رنجی که سه گانه بود، به همراه سه نام پرجلال پدر، پسر و
روح القدس، آنان را متولد ساخت.

۶ این روغن، یار محبوب روح القدس است، در خدمت او، و چون
شاگردی در پی او.

روح القدس مسح می‌گرداند کاهنان و پادشاهان را با این روغن؛

زیرا که به روغن می‌گذارد بر گوسفندانش داغ.

همچون انگشتر نقشینی که مهر خود را بر جای گذارد در موم،

و بدین سان مهر پنهان روح با روغن نقش اندازد بر تن آنان که تدهین
می‌گردند در تعمید؛ پس در راز تعمید، خواهند پذیرفت آن نقش را.

۷ تدهین خواهند گردید بدن‌ها جهت آموزش با روغنی متمایز،

بدن‌های مملو از لکه و عیب، می‌شوند سپید بی هیچ تلاش^۸.

رهسپارند به اعماق پلیدی همراه گناه

و با پالایش به اعلی همچون فرزندان،

زیرا تعمید، رحم دوم ایشان خواهد بود.

متولد شدنی تازه در تعمید، تازه می‌سازد کهنه‌ها را، آن سان که رود،
تازه ساخت نعمان^۹ را.

ای رحمی که بی درد متولد ساختی فرزندان برای ملکوت!

۸ آن‌گاه که این زهدان تولد می‌بخشد، کهنانت در خدمت اوست؛

می‌شتابد مسح به استقبالش و بر نه‌های جاری، روح القدس در حرکت،^{۱۰}

۷-۱-قرنثیان ۱۵:۴۵ ۸-اشعیا ۱:۱۸

۹-۲-پادشاهان ۵:۱۴ ۱۰-پیدایش ۱:۲۰

اکتبر، روغن را به فراوانی می‌چکاند، آوریل می‌افزاید رحمت را بر ما؛
در اکتبر میوه‌ها چیده شوند، در آوریل گناهان بخشیده.

۳ زمین از آوردن میوه سر باز زد آن‌گاه که ایزابل حقیقت را واژگون ساخت^۱
و زهدان زمین چون ملامتی، بذره‌های کاشته برزگران را از ثمر بازداشت
زمین بذرها را در خود خفه ساخت زیرا ساکنان آن حقیقت را
فریبکارانه کتمان کردند

و به رغم طبیعتش که بارور شدن است عقیم گردید،^۲

در حالی که کوزه و تاپو، بار آوردند به رغم طبیعتشان.^۳

و آواز همان نبی^۴ که بی نصیب گردانید زمین را، زهدان‌های بی بار را
بارآور ساخت.

۴ سایه افکند بر زمین قحطی و حرکت سیال ذرت‌ها به سوی انبارها باز ایستاد؛
انبارهای غله که زمانی پر بود ناگهان خالی گشت و سرداب‌های روغن
عریان شد.

لیکن ایلیا پیوست به هم، آرد و روغن را در یک یوغ،

و او که برده شد بالا و غالب گردید بر مرگ،^۵

پیروز شد بر قحطی نیز با این دو نماد.

باران مهیا کرد بازگشت حیات را بر او^۶

در زمانی که خداوند ابرها، بخشید به او تاجی از فراوانی باران‌ها

۵ چهره‌ای پر هیبت نقش گردیده با رنگ‌هایی ملموس،

در روغن هر کس خواهد دید چهره پوشیده پادشاه از چشم‌ها پنهان را،

بر آنانی که نشان او را بر خود دارند:

۱-۱-پادشاهان ۲۱:۷ ۲-۱-پادشاهان ۱۷:۱ (خشکسالی)

۳-۱-پادشاهان ۱۷:۱۶ ۴-۱-پادشاهان ۱۷:۱ (ایلیا)

۵-۲-پادشاهان ۲:۱۱ ۶-۱-پادشاهان ۱۸:۴۵

تا مانند جوانه‌هایی از ساقهٔ زیتون بری
در ساقهٔ بندگی پیوند شوند،^{۱۳} بندگی آزادی
روغن با بهای خویش بندهای آن بدهی را که فریاد بر می‌آورد بر
بدهکاران بگسست؛
و فرو ریخت بندهایی را که می‌کرد جدا مادر را از فرزند.

۱۲ روغن نیز مانند مسیح^{۱۴} با محبت، قرض‌هایی را که از آن خود نبود
باز پرداخت نمود.
گنجی که به میل خود، جای گرفت در ظرف‌ها برای بدهکاران،
بسان گنجی است که جای گرفت در جسمی از خاک برای امت‌ها.
روغن در برهه‌ای کوتاه بنده گردید تا رهایی بخشد آنان را که متولد
گردیدند آزاد،
مسیح اما در برهه‌ای کوتاه ظاهر شد در پوشش بنده تا رهایی بخشد
آنان را که بودند بندهٔ گناه.
روغن، در نام و عمل خود تصویرگر مسیح گردید.

۱۳ بگذار روغن در زوایا و وجوه خود شاهد تو در تمامیت‌ات باشد،
زیرا که روغن، همگان را آرامی می‌بخشد.
زیتون در سرشاری خود با شاخه و برگ‌ها، تصویرگر اوست که
می‌بارد حیات را بر همگان:
زیتون با شاخه‌هایش حمد او را می‌خواند - در دستان هر کودک؛^{۱۵}
با سرشاری خود - در دستان مریم؛^{۱۶}
و با برگ خود و به همراه کبوتر خادم نوح به نمونه‌ای؛^{۱۷}
با شاخه‌های خود تصویرگر نماد پیروزی اوست

۱۳ - مقایسه شود با روم ۱۷:۱۱ - ۱۴ - کولسیان ۱۴:۲

۱۵ - یوحنا ۱۳:۱۲؛ رک. متی ۱۶:۲۱ - ۱۶ - یوحنا ۳:۱۲

۱۷ - پیدایش ۱۱:۸

تاجی از لایوان گرداگردش، کاهن اعظم خادم او،
و فرشتگان در شادی که گمشده پیدا شد در او.^{۱۱}
آنگاه که زهدان متولد سازد آنان را، مذبح شیر دهد و پروراند ایشان را:
فرزندانش خواهند خورد همان دم نانی کامل و نه شیر!

۹ روغن، آن چشمهٔ نافع، همراه شود با چشمهٔ ضعفها، این تن خاکی
زیرا روغن پاک می‌گرداند گناهان را آن سان که طوفان پاک گرداند ناپاکی
زیرا در عدالت بود که طوفان، پاک ساخت شیران از روی زمین.
آنان که امیال خود را نکردند مهار، غرق گردیدند در طوفانی که این
امیال بر سر آنان آورد؛

اما روغن، با نیکویی، پاک گرداند گناهان را در تعمید،
زیرا که گناه غرق شد در آب و نخواهند زیست ایشان دیگر با امیال.

۱۰ روغن، همراهی خواهد کرد او را که می‌گیرد تعمید، در نیازهایش، با محبت.
آن‌گاه که او بیزار از زندگی کهنه، مدفون می‌گردد در آب؛
لیکن فرو نخواهد شد روغن در آب چرا که طبیعتش این است
بلکه همراه خواهد بود با بدنی که نقش او را بر خود دارد.
آن‌گاه که تعمید رخ داد گنجینه‌ای از دولت‌مندی، سر بر خواهد افراشت
از اعماق.

مسیح بر خود پوشید جسم فانی و طبیعتش با مردن نداشت آشنایی.
تعمید گرفت و ارمغان آورد برای بنی آدم، گنجینهٔ حیات را از عمق آبها.

۱۱ روغن، خود را بفروخت تا باز دارد یتیمان را از به یغما رفتن^{۱۲}
و چون ستونی محکم، سرنوشتی را که چنان سخت بر دو برادر می‌آمد،
بازداشت از انجام.

۱۱ - لوقا ۱۵:۱۰

۱۲ - ۲ - پادشاهان ۴:۱-۷

و به سرشاری خود تصویرگرِ نمادِ مرگِ او؛^{۱۸}
با برگش، تصویرگرِ نمادِ رستاخیزش؛ طوفان آن برگ را پس داد،
مرگ، مسیح را.

۱۴ چهره‌ای که بر ظرف لبریز از روغن خیره گشته است، انعکاس خود را
بر آن نظاره می‌کند،
و او که به جدیت خیره است بر روغن و نگاه روحانی خود را بر سطح
آن می‌لغزاند بی‌تردید نظاره‌گرِ نمادهای مسیح خواهد بود.
زیبایی‌های مسیح گوناگونند، همچنین نمادهای زیتون نیز.
مسیح وجوه بسیار دارد و روغن همچون آینه‌ای منعکس‌کننده آنهاست:
از هر زاویه که به روغن چشم می‌دوزم، مسیح از همان زاویه بر من
می‌دوزد چشم.

۱۵ کیست که با چنین امواجِ مصرانه‌ای مرا در ضعف‌هایم غرقه می‌سازد؟
- زیرا آن‌گاه که امواجِ روغن بلندم می‌سازند، می‌سپارندم به کلامی
در باب مسیح،

و سپس امواجِ مسیح می‌سپارندم باز به نمادهای روغن.
امواج به ملاقات یکدیگر می‌آیند و من در میان آنانم:
همچون شمعون خواهم گفت:^{۱۹} ای خداوند مرا دریاب،
چون که امواجِ گزاف فرو گرفته اند مرا؛ ای لبریز از مهر، مرا دریاب
زیرا لرزانم.

بندگردان: چه عظیم است حیرانی ما از تو ای خداوند،
زیرا که جلال تو فوق است از آنچه زبان قادر به بیانش باشد.

* * *

۹

(سرودهایی در بارهٔ باکرگی، شماره ۳۳)

این سرود نیز به همراه اولین سرود این مجموعه، جشن عروسی قانا را
به عنوان نقطهٔ شروع بر می‌گزیند. البته در این رهگذر توجه بندهای آغازین
شعر بیش از اینکه بر معجزهٔ تبدیل آب به شراب باشد متمرکز است بر
مضمون مسیح به عنوان دامادی که عروس او کلیساست و عروسی قانا
نمادی از این جشن بزرگ است.

در بند ۵، قانا رشتهٔ سخن را به دست می‌گیرد و از مسیح به خاطر
اینکه به او افتخار داده و به ملاقاتش آمده سپاسگزاری می‌کند و در
بندهای بعد نائین (لوقا ۷: ۱۱) و بیابان را نیز به دعوت از مسیح ترغیب
می‌کند. تمامی این وقایع در زندگی مسیح، مفهومی بسیار غنی‌تر از مفهوم
ظاهری خود دارند. به همین ترتیب معجزهٔ صید ماهی با دو قایق
(لوقا ۵: ۷) نیز اشاره به آن نیروی نهانی در پرستش و ستایش خدای همهٔ
چیزهای زوج دارد (مثل دست‌ها، پاها، چشم‌ها، گوش‌ها (بند ۷))، که
در این ستایش انسان باید الگوی خلقت مادی را دنبال کند (در اینجا
دریا) که مسیح را هم در غنای خود (لوقا ۵: ۷ نیز یوحنا ۲۱: ۱۱) و هم در
اطاعت خود (متی ۸: ۲۶ و ۱۴: ۲۵؛ بندهای ۸ و ۹) اقرار می‌کند. زمین
نیز هنگام ورود مسیح به اورشلیم با دریا هم آوا شده او را اقرار می‌نماید
(بند ۱۰- از دیدگاه شعری). این سرود با توصیفی از دنیای مادی و
مشایعت مسیح به وسیلهٔ زمین و دریا و شادی بیرون راندن هر نوع زشتی از
جهان پایان می‌یابد (با مثل مقایسه‌ای خوکهای جدریان، مرقس باب ۵).

۱ بگذار قانا سپاسگزارت باشد، برای آن شادی که به ضیافت عروسی اش ارمغان آوردی.

و نه چون جشن من، که قصوراتم را نیز او خود رفع نمود!»

۴ نائین تاجی خواهد بخشید او را و پرستش خواهد کرد:
باشد تا آن کودک مرده که دگر بار یافت حیات، تاجی باشد بر سر آن
یگانه زنده جاودان!^۳

عمل دست خداوند ما، تاج تاجگذاری اوست:
کودک با تاج ها، مشایعت شد تا هاویه و جهان اسفل،
و مرگ که ربوده بود او را تاج او گردید،
اما ناگاه مرگ نیز تسلیم شد در مقابل آن پیروز و باز پس داد او را
به آنکه فراخواند کودک و بخشیدش دگر بار حیات.

۵ دیوارهای غبار اندود، درخشش یافتند از او که بر همه چیز پیروز است،
دروازه های^۴ تیره و تار، روشنایی یافتند از او که همگان را حیات می بخشد
جماعت گریان نیز شادمان گردیدند در او که شفقت داشت بر انسان ها؛
آنانی که از مرگ کودک در ماتم بودند، او را باز گرداندند به شهر، زنده.
بیوه را آرامی بخشید و شادمانی هم.
و بخشید به شهر خوشحالی و نور؛
و باز پس داد هاویه را، درد و اندوه.

۶ بگذار کوه و دشت سپاس گوید او را که می افزاید نان را،^۵
سیر گردیدند گرسنگان^۶ و آنچه ماند بردند با خود چوتوشه راه.
و این توشه که با خود برداشتند اعلام گر تو بود در شهرهای ایشان.
نان جوی^۷ تو مطلوب تر از نان سفره پادشاهان.
شادباد او که لایق خوردن آن است،

۴- لوقا ۷:۱۲

۶- یوحنا ۶:۲۶

۳- لوقا ۱۱:۱۳

۵- یوحنا ۵:۷

۷- یوحنا ۶:۱۳

تاج داماد، ترا می شاید چون که تو نیز او را محترم داشتی،
و تاج عروس، پیروزی ات را می ستاید.

در آینه قانا، امثال معنای خود را می یابند،
زیرا که در عروس، کلیسای خود را تصویر نمودی،
میهمانان قانا، آنانی هستند که فراخواندی با نشان خود بروح، برتن،
و در شادمانی جشن، به توصیف نشستی آمدنت را.

۲ بگذار این ضیافت، سپاسگزارش باشد که قدح های شراب را پر ساخت.
زیرا که بدین سان شش اعجاز واقع گردید:
شش قدح به شرابی عالی تبدیل شد از آب!^۲

پادشاهی که آنان دعوت کردند، جاری ساخت شرابی ناب، به
دست های خویش برایشان!

خوشا به حال هر که میهمان بود آنجا،

چرا که رو برتافته از زیبایی عروس،

و بر تو خیره می ماند ای خداوند ما و به چشم خود می دید که تو چه
زیبایی.

۳ (قانا سخن می گوید)

«هم صدا با میهمانانم سپاس می گویم او را، زیرا که مرا لایق دانست تا
از او دعوت به عمل آرم-

او که داماد آسمانی ست آمده تا همه را دعوت کند،

من نیز دعوت شدم به جشن عروسی پاک وی روم.

در میان انسانهای زمینی، تنها او را داماد خواهم خواند و همتا نخواهد داشت
حجله عروسی، برقرار خواهد ماند تا به ابد

و ضیافت عروسی، لبریز از هر فراوانی بی هیچ نیاز-

۲- یوحنا ۲:۶

۱۰ زیرا که مهیا شد طریقی شادی بخش نزد دریا،
و مهیا گردید طریقی تابان در خشکی نیز.^{۱۲}
زیرا که فرو خواباند امواجش را در پای سرور ما،
در رقابت با دریا، خشکی نیز فرو ریخت جامه ها در پایش.^{۱۳}
امواج پذیرفتند ترا بر خود و هموار شدند،
جامه ها نیز پذیرفتند ترا و بر زمین پهن شدند:
هم موج، هم جامه، محترم می دارند تو را!

۱۱ نزد تو خشکی و دریا پراقند و تو بر آنان سوار،
چون ارا به ای پر قدرت که مهار است بی یوغ و با تو همراه.
دسته پرسه زن ارواح شریر بر خشکی،
دیدند این ارا به و بگریختند به میان خوک ها، در امیدوی به حفاظ:^{۱۴}
خشکی، شادمان در رسوایی آنان،
دریا، موج از شادی ننگ ایشان؛
هم اعلی، هم اعماق دیدند فروپاشی خود را.

بندگردان: ای خداوند، مرا نیز لایق گردان،
تا به تالار عروسی جلال ات وارد گردم، ملبس به جامه تو.^{۱۵}

* * *

۱۳- متی ۸:۲۱

۱۲- متی ۳:۳ (اشعیا ۳:۴۰)

۱۵- رک. متی ۱۱:۲۲

۱۴- متی ۸:۳۲

و خوشابه حال او نیز که در شگفتی نخورد آن نان را،
و در اعجاب، خیره ماند به سادگی در تو، ای خداوند ما.

۷ هر دو قایق^۸ لبریز از امثال،
چون نمادی از دست ها، پاها، گوش ها، چشم ها،
نمایشگر این نکته که گوشها از حقیقت باید پر باشد همه وقت،
و چشمها سرشار از پاکی و قدوسیت؛
و چگونه دست ها جسمت را محفوظ دارند،
و چگونه پاها در خانه تو راه روند،
و چگونه همه با هم باید خوانند سرود ستایش در وصف.

۸ می گذارد دریا تاجی از صیدهای پیشکشی بر سر تو،
همه نوع ماهی را، در کنار هم آراسته چون دسته گلی، می دهد هدیه به تو،
چون نمادی از حصاد؛ هر دو قایق لبریز از ماهی ها!
با نمادی از یک صد و پنجاه ماهی،^۹ تورهای صیادان
شبهت دارد به آوای رباب انبیایی که بافتند تاجی از صد و پنجاه مزمور.

۹ دریا ساکن شد، دشت آرام گرفت،^{۱۰}
تا که آن پاک یگانه راه رود بر درخشندگی صیقلی اش.
دریا امواجش را در هم پیچید و برای خداوندش تاجی بافت،
او را بگذاشت تا بر آب ها راه رود،^{۱۱} در شتاب که او را بخشد آن تاج.
و مشایعت نمود او را در پیروزی، بر فراز اعماق،
و سپرد او را به همسایه خود، زمین خشک.
و زمین نیز پیروی کرد از دریا با تعالی بخشیدن او.

۸- لوقا ۷:۵

۹- یوحنا ۱۱:۲۱

۱۰- رک. متی ۲۶:۸

۱۱- متی ۲۵:۱۴؛ مرقس ۴:۶

آنان که از غبار خود را می‌آرایند، غبار را می‌آرایند و متولدین زمین بر زمین مشقت خواهند برد.
بدنهای خود را دوست می‌داریم زیرا که به ما نزدیکند و از منشایی مشترک زیرا که ریشه‌های ما غبار است،
و شاخه‌های ما حامل ثمرات اعمال ماست.

۴ «برای امروز اندیشه مکن»^۱ و ما سرگرم اندیشه سال‌های بعد.
او که همگان را می‌پوشاند، ملامتگر آنانی است که به خود می‌گیرند
مثال سوسن‌ها را^۲
و او که نگهدارنده همه چیز است و بخشنده هر چیز به انسان،
آزمندان را به آزمندی غراب‌ها^۳ می‌کند توبیخ.

۵ نسل ما همچون برگی است که هر گاه افتد، زمانش پایان یافته است،
اما گرچه حیات ما کوتاه است، ستایش، آن را افزون کند،
زیرا در ستایش بر حسب شدت محبت به او،
حیاتی را که به میزان نخواهد آمد نصیب خواهیم برد.

۶ زیرا ریشه ایمان ما به خداوند پیوند شده است؛^۴
هر چند که دور اما، نزدیک به ماست در همجوشی محبتی.
بگذار که ریشه‌های عشق ما، گسترده شوند در او، رو به سوی بالا
بگذار فراوانی گستردگی رحمت او در من پیوند شود.

۷ ای خداوند بگذار معبدی^۵ باشد تن، نزد او که بنیاد نهادش،
و قصری باشد روح، لبریز از حمد نزد معمارش.

۱- متی ۳۴:۶

۲- متی ۳۸:۶

۳- ۱- پادشاهان ۱۷:۶

۴- رک. رومیان ۱۱:۱۷

۵- ۱- قرتیان ۳:۱۶

۱۰

(سرودهای نصیبین، شماره ۵۰)

در این سرود مار اپرم بار دیگر به مضمون ستایش می‌پردازد، اما این بار ستایشی از زبان انسان. انسانی که خداوند را ستایش نمی‌کند مانند زمینی است که ثمر نمی‌دهد. چنین شخصی از نظر روحانی مرده است. دلیل بودن زمین، ثمر بخش بودن آن است و انسان نیز آفریده شده تا حامل شادی خواندن سرودهای ستایش در مدح خالق باشد.

این شعر در راستای به تصویر کشیدن مسیح به منزله نور حقیقی و «عطر جاودانگی» سروده شده است. ایشع مدفون شده، نمونه‌ای عهد عتیقی از این مورد است. (دوم پادشاهان ۱۳:۲۱). شعر با این راز به پایان می‌رسد که مسیح، آن نور حقیقی، در حالی که بر نمادهای خود نور می‌تابد، خود پنهان می‌ماند زیرا ساکن در نوری است که به دلیل درخشندگی اش نمی‌توان به آن نزدیک شد (اول تیموتائوس ۶:۱۶).

۱ مادام که زنده‌ام، او را خواهم ستایید نه آن سان که گویی مرده‌ای هستم بی‌جان؛
او را در تمامی ایام عمرم خواهم ستایید و مرده‌ای در میان زندگان نخواهم بود.

زیرا هر که در بطلت است، مرده‌ای بیش نیست،
زمینی که بار نیاورد، کارنده خود را خوار می‌دارد.

۲ در وصف تو ای خداوند، دهان خاموش من به ستایش باز خواهد شد.

مگذار دهان ما بی بار ماند از ستایش تو،

مگذار لب‌های ما تهی باشد از اقرار به تو؛

بگذار تا ستایشت، بلرزاند اعماق دل‌های ما را!

عطر دلپذیر حیات بخش تراوید از استخوان هایش، پاشید بر جسد مرده،
نمادی از او که همگان را حیات می بخشد.

۱۲ عیسی نور افشانند بر نمادهایی که ظاهر گردید در گور الیشع،
چگونه فانوسی خاموش، روشن می سازد فانوسی دیگر را؟
و چگونه او که در گور افتاده، سقوط کردگان را برخیزاند از مرگ،
و در حالی که خود آن جا باقی است می فرستد شاهدهی بر آمدن او،
مسیح موعود.

۱۳ هر چه بیشتر ترا احساس کنم ای خداوند، باز آن نخواهی بود که
انگشتانم تجربه خواهند کرد،
زیرا ذهن من ذره ای از پنهانی ترا لمس نتواند کرد:
آنچه بر من ظاهر می گردد تنها تصویری است از نماد نورانی تو؛
زیرا که تمامی کاوش ها در هستی تو، پنهان خواهد ماند.

بندگردان: باشد تا در تو ای خداوند، ثمره لب هایم ستایشی باشد
که پسندیده توست.

* * *

مگذار بدن های ما، حفره ای باشد تاریک،
مگذار که جان های ما، انباری باشد از زیان ها،

۸ آن گاه که نقصان یابد نور این جسم فانی،
نور خواهی بخشید فانوسی را که خاموش گردید در شب.
می رسد خورشید از راه و با گرمای طلوع اش،
خواهد بخشید حیات، یخ زدگان را و نور خواهد پاشید بر آنچه به
تاریکی گراییده است.

۹ شایسته است اقرار به آن نور که منور می گرداند ما را،
زیرا در نور صبحدمان، آن گاه که خورشید بر می خیزد فانوس ها نور
خود را می بازند،
لیکن این آفتاب نو^۶ اما کاری بس عظیم به عمل آورده،
زیرا نور بخشیده است فانوس هایی را که باخته بودند روشنایی خویش
را در هاویه، آن اسفل سفلی.

۱۰ در قیاس با مرگ که بوی هلاکت را بر همگان پاشیده است،
او که حیات می بخشد و عطر^۷ حیات بخش خود را در هاویه افشانده
از حیات او مردگان یافتند حیاتی تازه،
و مرگ در درون آنان مُرد.

۱۱ عطر الیشع مدفون که زندگی بخشید به انسانی مرده^۸ نمونه ای
از اوست:

روزی حیات دمیده شد بر مردی مرده از سوی آنکه مرده بود مدت ها پیش
از او؛

۶- رک. ملاکی ۲:۴

۷- رک. بن سیراخ ۲۳:۲۴

۸- ۲- پادشاهان ۲۱:۱۳

حیرت زده در خود،

بی همتا در خلقت.

این چنین مولود ساخت فرزندی، لیک نشناخت او را مردی؛

جان عفیفش پُر شد از اعجاب،

و ذهنش هر روزه در حمدی وجد آگین،

لبریز از آن دو شگفتی؛

باکرگی اش محفوظ، فرزندش محبوب.

متبارک باد آن که مولود شد از او چون نور!

۳ با خود می بُرد کبوتری^۴ را،

عقاب را، قدیم الایام را^۵

و همان گونه که می بُرد او را با خود در عاشقانه سرودهای خویش،

آوای پرستش سر می داد؛

آه ای فرزندم، فرزند دولت‌مندم،

که مقرر شد رویش یابی در چنین حقیر آشیانه ای،

کودکی خاموش، لیکن چون چنگی خوش آوا.

بگذار برایت سرودی خوانم،

با چنگی که تارهایش بر می انگیزاند هر کروی را؛

دعا کن با تو سخن گویم.

۴ مسکن تو، ای فرزندم، رفیع تر از هر دو مکان،

اما میل ات، ساکن شدن در من.

آسمان ها بی نهایت کوچک، تا جای دهند جلالت را در خود،

اما من، حقیرترین مخلوقات، حمل می کنم ترا در بطن خود.

بگذار حزقیال آید و بر زانوان من ترا ببند؛

۱۱

(سرودهایی دربارهٔ مریم، شمارهٔ ۷)

اعتبار سرودهای ۱۱ و ۱۲ از این مجموعه قطعی نیست ولی حتی اگر این اشعار متعلق به مار اپرم نیز نباشند به اندازهٔ کافی از شایستگی و زیبایی بهره مند هستند که در کنار قطعات دیگر این مجموعه قرار گیرند.

در شعر حاضر، پس از دو بندی که به عنوان مقدمه سروده شده، مریم، خود دهان به سخن می گشاید و شگفتی خود را از معجزه ای که در وی روی می نمود بیان می دارد و آن ارا به ای را که حزقیال در رویای خود می بیند و باکره ای را که اشعیا از آن سخن می گوید در درون خود باز می شناسد (اشعیا ۷:۱۴).

۱ بیایید ای همه آنان که بصیرت دارید،

تا اعلام نماییم تحیر خود را از باکرهٔ مادر، دختر داود.

متولد ساخت عجیب را او، بس زیبا؛^۱

چشمهٔ سیراب کنندهٔ وادی ها اوست،^۲

کشتی حاملِ وجد و شادی از سوی پدر،

و زهدانِ پاکِ او حاملِ آن مژده:

مریم، همراه است با او، در کنار آن بزرگ راهبرِ خلقت،

که به دست او

آرامش، بر آسمان و زمین^۳

حکمفرماست.

۲ بیایید اعلام نماییم اعجاب خود را نسبت به عقیقترین دوشیزه،

که رد کرد ترا،
و باور نمود که من در باکرگی، متولد خواهم ساخت کودکی را،
آن چنان که تو خود شهادت دادی.

۷ بیایید ای همه آنان که بصیرت دارید
ای مدافعان بلند آواز روح،
ای همه انبیایی که مخفی داشتید رازها،
در رویاهایی که از حقیقت لبریز بود؛
ای برزگران که می کارید بذر و می خوابید در امید،^۹
برخیزید و در حصاد شادی و وجد کنید:
بنگرید! در دست های خود بافه دارم - بافه^{۱۰} لبریز از حیات گندم،
که می بخشد نان،^{۱۱}
و سیر می سازد محتاجان را.
وجد نمایید با من، زیرا که بافه^{۱۰} لبریز از شادی را حمل می کنم در خود.

* * *

بگذار زانوزده حمدت گوید،
و شهادت دهند که تو بودی آنکه او دید در رویا،
و آنکه برده شد بالا،
بر ارا به ای^۶ با کروبیان همراه.
و متبارک خواند من را، که ترا در خود حامل هستم.

۵ آن ارا به حیرت زده می ایستد
زیرا من سرور او را در خود حمل می کنم؛
فریاد بر آوردند کروبیان با لرز:
«متبارک باد جلال ات در مکان موعودت»^۷
- آن مکان من هستم، آغوشم مسکن تو!
تابناکی تو می نشیند بر زانوهایم،
و تخت شاهانه^۸ تو میان بازوانم.
در ازای چرخ های ارا به،
انگشتانم می گیرند ترا محکم.
من نیز فریاد کنم: «متبارک هستی تو، در مکان موعودت».

۶ اعلام نمود از پیش اشعیای نبی،
«باکره حامله شده پسری خواهد زایید»^۸
برخیز و نظاره کن اکنون؛
برخیز با هم وجد نماییم، زیرا با بکارتی مهر شده متولد ساختم کودکی را.
ای نبی لبریز از روح، سرشار از رویا،
اکنون بنگر عمانوئیل^۹ را که از چشمانت بود پنهان؛
بلند کن آوازت را و توییخ نما صهیون زانی را،

۷- حزقیال ۳: ۱۲

۶- حزقیال ۱

۸- اشعیا ۷: ۱۴

۱۰- رک. لاویان ۲۳: ۱۰

۹- مرقس ۴: ۲۷

۱۱- یوحنا ۶: ۳۵

۱۲ (موعظه در باب میلاد)

کلیه اشعار قبلی این مجموعه از نوع مدرشه بودند در حالی که این شعر یک خ موعظه صراعی یا ممرا است. مضمون این شعر، موضوع مورد علاقه مار ابرم، یعنی شگفتی تن گیری با تمامی پیچیدگی هایش است. در این شعر، مسیح آتشی است که درون مریم جای می گیرد و بوته شعله وری که سوخته نمی شود. این شعر نمونه ای عالی از درهم تنیدن دو راز است. دو رازی که مشخصه اشعار سریانی بود یعنی مسیح و مریم.

شاید لازم باشد در مورد چند نکته توضیحاتی مختصر داده شود. سطر ۱۸ بیانگر تصویر جالب ورود مسیح به رحم مریم از طریق گوش اوست. علت چنین توصیفی همان گونه که از سطر ۱۶۱ پیداست، موضوع نمونه پردازی است. بکارگیری این مفهوم در ادبیات دوران اولیه سریانی امری متعارف بود اما بسیار به ندرت در آثار نویسندگان یونانی و لاتین پیش از قرون وسطی دیده شده که آن هم به صورت تصویری و به منظور بیان «بشارت جبرئیل به مریم» به کار رفته است.

در سطور ۲۱ تا ۲۴ «زن نازا» الیصابات است و «باکره» (سطر ۲۲)، یحیی تعمید دهنده (کاربرد واژه باکره در زبان سریانی منحصر به زنان نیست). سطور ۱۲۱ تا ۱۳۰ به لحاظ تاریخ بسط و گسترش نمونه پردازی مربوط به مریم، محل توجه و دقت است.

مایه حیرتی خواهد بود بس عظیم، ای محبوب
که کسی خواهد کاوش آغاز کند
در نزول الوهیت و ساکن شدنش
در زهدانی پاک،

که چگونه آن وجود بی همتا
می پوشد بر خود جسم انسان را،
و سکنی می یابد نه ماه در زهدان،
بی آنکه از این کار به دل راه دهد ذره ای اکراه؛
و چگونه زهدانی از گوشت و خون قادر خواهد بود
۱۰ آتشی مشتعل را حمل نماید در خود
و چگونه آتش می تواند ساکن باشد
در درون زهدانی مرطوب بی آنکه بسوزاند.
چنان که آن بوته در کوه حوریب^۱
پنهان داشت خدا را در پس خود،
مریم نیز در باکرگی اش
مسیح را حامل می بود.
و خدا به کمال
وارد شد به زهدان از گوش،
و در پاکی محض، آن خدا - انسان،
۲۰ از میان زهدان، پای به میان خلقت بگذارد.
باکره ای باردار خداست،
و زن نازا باردار باکره ای،^۲
کودک ناباروری
به حرکت در می آید در بارداری آن باکره^۳
در میان آنان که متولد گردیدند، بر روی زمین،
داستانی شگفت به قلم آورده است خدا،
که در آن، بی نکاح متولد می گردد خود،

۲- لوقا ۱: ۷، ۲۴

۱- خروج ۳: ۲

۳- لوقا ۱: ۴۱

۵۰ تا که آیند به آن مکان مقدس.
 موسی ناتوان از دیدن آن الوهیت،
 که کتب سخن می گفتند از آن^{۱۲}
 لیکن مجوسیان آمده دیدند
 الوهیت را که پوشیده بر خود جامه انسان را.
 آخور، آسمان هاست،
 و موسی، مجوسیان؛
 و اگر پرسد شنونده،
 کجاست وجه تشابه،
 میان موسی، ارشد انبیاء
 ۶۰ و مجوسیان، ارشد پارسیان،
 باید او را آشنا ساخت با چنین حقیقت که
 آیا در ایام پیشین، مردمان بصیر و حکیم را
 بر نمی گزید خدا،
 تا باشند منادیان او،
 زیرا که نمی توانست پذیرا باشد هدایا را^{۱۳}
 از دستانی ناپاک.
 موسی توصیف گر نمادها،
 و خداوند، تحقق بخش آنها.
 چهره موسی، آن گاه که خدا با او سخن می گفت
 ۷۰ درخشیدن آغاز می کرد،^{۱۴}
 و او نقاب می کشید بر چهره^{۱۵}
 زیرا که قوم درخشیدن او را تاب دیدن نداشت،

۱۲- خروج ۳۳:۲۰
 ۱۳- متی ۱۱:۲
 ۱۴- خروج ۳۴:۲۹
 ۱۵- خروج ۳۴:۳۳

میلاد پر سرورش نیز رخدادی فراسوی قانون طبیعت.
 او که آسمان هارا می زند، مقیاس به کف دستانش،^۴
 ۳۰ در آخوری^۵ می خوابد به پهنای کف دستی؛
 او که دریا را می دهد جای در دستانش^۴،
 متولد می گردد در مکانی تنگ و تاریک؛
 جلالش آسمان را پر می سازد،^۶
 و آخور نیز لبریز از شکوه او.
 موسی آرزو می کرد ببیند جلال او را،^۷
 لیکن نتوانست بنگرددش، آن گونه که مشتاقش می بود؛
 بیاید به ملاقاتش برویم امروز
 آن گاه که آرمیده است در قنداق، در آخور.^۵
 پیش از این، نمی توانست هیچ کس
 ۴۰ ببیند روی خدا را و بماند زنده،
 لیکن امروز هر که او را ببیند
 رهایی خواهد یافت از مرگ ثانی.
 موسی آن گاه که آتش را دید در بوته^۸
 توصیف گر نمادهای او بود،
 و مجوسیان آن گاه که آتش را دیدند در قنداقی،^۹
 شاهدان تحقق نمادها گشتند.
 آوازی از میان بوته ندا در داد موسی را،
 تا که بیرون کند نعلین ها را از پا^{۱۰}
 ستاره به خاموشی ندا داد مجوسیان را^{۱۱}

۴- اشعیا ۴۰:۱۲
 ۵- لوقا ۱۲:۲
 ۶- رک. اشعیا ۶:۳
 ۷- خروج ۳۳:۱۸
 ۸- خروج ۳:۲
 ۹- متی ۱۱:۲
 ۱۰- خروج ۳:۵
 ۱۱- متی ۹:۲

«این چگونه ممکن گردد؟»^{۱۸}

و جبرئیل، خادم روح، مریم را

پاسخ داده چنین:

۱۰۰ همه چیز نزد خدا آسان است -

حقیقت پنداشت این سخن را مریم و چنین گفت:

«اینک کنیز خداوندم».^{۱۹}

پس فرو شد او به طریقی که تنها خود داند،

و برخاست و آمد به طریقی که پسندیده اوست.

وارد شد و ساکن گردید در مریم، بی هیچ نزدیکی

و پذیرفت مریم او را بی هیچ رنجی.

در درون زهدان مریم چون طفلی

لیکن دنیا همه سرشار از او.

از محبت آمد تا تازه کند،

۱۱۰ صورت کهنگی آدم را.^{۲۰}

پس خاموش باش آن لحظه

که خواهی شنوی از میلاد خدا؛

بگذار کلام جبرئیل، آن خادم روح

متصور گردد در ذهنت،

زیرا چیزی نیست که نباشد آسان،

نزد آن حضرت اعلی

که به انگیزه ما خم شد

و به انگیزه ما ظاهر کرد خود را

و فرو آورد خود را سوی ما

۱۸- لوقا ۱: ۳۴

۲۰- رک. ۱-قرنثیان ۱۵: ۴۹

۱۹- لوقا ۱: ۳۸

بسان خداوند ما که وارد شد بر جهان از زهدان

و پوشید نقاب انسان را؛

نور افشاند و ظاهر شد،

و مجوسیان دیدند او را و هدایا آوردند نزدش.

حیرتی عظیم زمین را فرو گرفته است

این که خداوند همگان، پای گذارده است بر آن:

خدا انسان گردید،

۸۰ قدیم الایام^{۱۶} تبدیل به کودک شد،

ارباب مشابه گردید با خادم خود،

و ولیعهد چون شخصی که از او منزجرند،

ذات متعال کوچک شد.

و در آمیخت خود را با ذات انسان،

و روا داشت به خود آنچه را جدا بود از ذاتش،

و این ها همه محض ما.

کیست که گوش نسپارد به چنین اعجازی

که خدا می آید تا متولد گردد؟

کیست او که نخواهد افتاد در حیرت

۹۰ که خداوند ملائک متولد شده است؟

بی سوالی بیدیر و حقیقی پندار،

که به حقیقت رخ داد این رخداد.

بنگر مریم را، ای محبوب

آن گاه که جبرئیل وارد شد بر او^{۱۷}

بر زبان راند مریم،

کلماتی را در این پرسش:

۱۶- دانیال ۹: ۷

۱۷- لوقا ۱: ۲۶-۲۸

مریم آن ساقه^{۲۴} خوشه انگور^{۲۵} است
 که فراسوی قانون طبیعت می دهد میوه،
 اما او گرچه ذاتش نبود با مریم همسان
 پوشید بر خود لباس بی رنگی انسان را.
 مریم آن چشمه^{۲۶} است
 که برای تشنگان جاری ساخت آب حیات
 و آنان که بنوشند جرعه ای از آن
 ۱۵۰. میوه خواهند داد صد چندان.^{۲۷}
 پس چنین روز،
 اولین روز از خلقت را ماند:
 آن روز، موجودات بر پا گردیدند،
 این روز، زمین احیا شد،
 و به دلیل آدم، متبارک گردید،
 - که از او نیز لعنت آمد.
 به گناه خویش آدم و حوا آشنا کردند
 مرگ را با جهان خلقت؛
 و خداوند خلقت با یگانه پسرش،
 ۱۶۰. از درون مریم بخشید حیاتی نو باز به ما.
 و شریب در لباس مار
 پاشید زهر خود را در گوش حوا با وسوسه اش،
 و آن نیک یگانه فرو بارید رحمت خود را،
 و به زهدان وارد شد از گوش مریم:
 از همان دروازه که مرگ داخل شد،

۲۴- اشعیا ۹:۱
 ۲۵- رک. اعداد ۱۳:۲۳؛ اشعیا ۶۵:۸
 ۲۶- یوئیل ۳:۱۸ و یوحنا ۷:۳۷
 ۲۷- لوقا ۸:۸

۱۲۰. و تولد یافت در بین ما و از بطن یکی از ما.
 امروز مریم، آن آسمانی شده است
 که خدا را در خود پنهان دارد،
 زیرا که در او نزول فرمود و ساکن گردید،
 الوهیت متعال؛
 در مریم، کوچک شد تا بزرگی بخشد ما را،
 - اما ذاتش هرگز نمی یابد نقصان؛
 جامه ای بافته شد برای ما، در مریم
 که لباس نجات ما خواهد بود.^{۲۱}
 کلام انبیا و سخنان عادلان
 ۱۳۰. همه در مریم جای گرفت؛
 از درون او، آن تابناک درخشیدن آغاز کرد،
 و ظلمت بی دینی را متواری ساخت.
 القاب مریم بسیارند
 و به جاست نام بردنشان:
 او آن قصری^{۲۲} است
 که شاه شاهان با قدرت منزل دارد در آن
 هنگام خروج، ترکش نمود آن گونه که بر او وارد شد،
 زیرا که در او بر خود جسم پوشید و ظاهر گردید.
 و باز، او آسمانی جدید است^{۲۳}
 ۱۴۰. که پادشاه سکنی دارد در آن؛
 او درخشید در مریم و به درون خلقت پای گذاشت،
 ملیس به سیمای انسان.

۲۱- اشعیا ۶۱:۱۰
 ۲۲- امثال ۹:۱
 ۲۳- اشعیا ۶۵:۱۷

به چنین مقیاسی فروتن گردید خدا،
 ۱۹۰ برای آن بنده خود،
 که بلند گردانید خود را و شکست فرمان را،
 با مشورت شریر و پند قاتل.^{۳۲}
 اکنون اعطاء گر آن فرمان،
 خوار نموده است خود را تا برافرازد ما را.
 شکر بر آن رحمت آسمانی باد
 که به زمین آمد برای انسان،
 تا شفا یابد این جهان بیمار،
 با دست طیبی که نور پاشید در هستی.

* * *

حیات نیز آمد و مرگ را به مرگ سپرد.
 بال های کروبیان، حامل اوست،^{۲۸}
 او در آغوش مریم جای گرفت؛
 آن خدایی را که خلقت نتواند در بر گیرد،
 ۱۷۰ در بر گرفت مریم و شد حامل وی.
 پادشاهی که فرشتگان و آتش و باد،
 می لرزند در نزدش،
 آرمیده در بازوان یک دختر،
 که همچون کودکی فشرده او را به بغل.
 آسمان کرسی جلال اوست،^{۲۹}
 لیکن می نشیند بر زانوان مریم؛
 زمین نیز پای اندازاش،^{۲۹}
 لیکن چون طفلی می خرامد در کنار پایش.
 به کف دست خود وزن می نماید غبار زمین،^{۳۰}
 ۱۸۰ لیکن چون کودکی راه می رود خود بر این غبار.
 شادمان است آدم، هنگام متولد شدنش،
 زیرا باز آورد جلالی را که در آغاز تباهش ساخته بود آدم.
 چه کسی هرگز دیده است که گل،
 پوشش صانع خود باشد؟^{۳۱}
 چه کسی هرگز دیده است که آتش،
 خود را پیچد در بندهای قنذاق؟
 این است مقیاسی که بدان خدا،
 کوچک ساخت خود را به سود انسان.

۲۸- رک. حزقیال ۱

۳۰- اشعیا ۴۰:۱۲

۲۹- اشعیا ۶۶:۱

۳۱- رک. اشعیا ۶۴:۸

زیرا این گنجینه، ثروت مشترکی است برای هر کس
و هر شخص، گویی حافظ گنجی است که کلیدش خود اوست،
کیست که اکنون نتواند دولت‌مند شود؟
متبارک باد او که برداشت منشاء دون پایگی ما را.

۴ عظیم است آن هدیه که مخفی است از دیدگان بسته ما:
زیرا اگر چه هر یک از ما صاحب جفتی چشم است،
اندک خواهند بود آنان که به دست آرند آن هدیه،
و آگاه باشند آن چیست و از سوی کیست.

ترحم فرما، خداوند بر کوران، زیرا همه آنچه می بینند طلاست،
نمادی از دنیا.

۵ آه ای عیسی که بینا ساختی چشم‌های بارتیماوس،^۲

تو بینا ساختی چشم‌هایی را که نگردید نابینا به حکم خود شخص.
ای خداوند بگشا چشمانی را که به میل خود کور می‌خواهیم آنان را.
پس فیضت افزون باد.
آن گل که بساختی با دستانت،^۳ ظاهر ساخت که تو پسر آفریدگاری.

۶ کیست همچون تو که بخشد ما را حرمتی بر چهره؟

زیرا به زمین انداختی آب دهان، نه به سوی ما، پس نگه داشتی حرمت
ما را که شبیه ات بودیم.
اما ما را ای خداوند بر صورت انداز آب دهان، زیرا لایق آن هستیم.
و بگشا چشمانی را که به میل خویش بستیم آن را.
متبارک باد او که بخشید چشم ذهن که اکنون میل نابینایی آن داریم.

۱۳

(سرودهایی در باره روزه، شماره ۶)

کلام، نزد آنان که گوشی برای شنیدن دارند، همواره حامل گنج‌هایی
بی پایان است. اما به دلیل سوء استفاده از ارده آزاد، انسان به دست خود
چشمان درونی ذهن خود را کور نموده است و در نتیجه اعماق‌ها و غنای
کلام را هرگز به شکلی شایسته درک نخواهد نمود. برای جبران این
وضعیت، از مسیح خواسته می‌شود تا معجزه شفای کور را در انجیل تکرار
نماید: تنها پس از این شفاست که قادر خواهیم بود جایگاه منحرف شده
بشریت را که منتج از انتخاب آزادانه انسان در پیروی از وسوسه‌های شریر
بود به چشم خود شاهد باشیم. جایگاهی که رویای ما را از واقعیت به چیزی
تحریف شده و ضعیف تبدیل نمود.

۱ کتب مقدس گردهم می‌آیند همچون تجار به هنگام روزه
در تملک دارند گنج‌های بی‌اغراق الهی.

با آوایی مقدس مانند کلید،

باز خواهند شد این گنج‌ها در دیدگان مشتاقان.

متبارک باد آن پادشاه که گشود گنج‌هایش را بر مردمان محتاج.

۲ در اینجا رخت‌هاست برای دعوت شدگان به عروسی،^۱

در اینجا نیز توبه کاران را رخت‌های چاک شده، اشک دل‌های شکسته.

در میان این‌ها، سلاح نیز مختص سلحشوران،

همه از هر غنایی لبریز.

متبارک باد او که مهیا کرده است هر کس را هر چیز.

۳ بگشایید ای برادران خزائن را و ببرید هدیه‌ها با حکمت

نمونه ای از سرودهای مار اپرم در باره نزول مسیح به هاویه که همان مکان مردگان است، پیش از این در سرود شماره ۷ آمده است. در دومین نمونه، مار اپرم الگویی شناخته شده و متعارف را برای شیوه بیانی خود برمیگزیند، «منازعه کلامی». این گونه ادبی به دوران کهن بین النهرین و ادبیات سومری باز می‌گردد. در این جا مرگ و شیطان هر یک داعیه اعمال قدرت بیشتر را بر انسان دارند. رستاخیز مسیح، البته ریشخندی است بر این اعمال قدرت مستبدانه و ظالمانه.

۱ مرگ و شیطان را شنیدم که به آوایی بلند جدل می‌کردند:
کیست قوی تر میان ما بر انسان؟

۲ مرگ، قدرت خود را با پیروزی بر انسان ظاهر ساخته است.
شیطان، مکر خود را در به دام انداختن انسان در تور گناه.

۳ مرگ: تنها آنان که بخواهند، ای شیطان، گوش خواهند داد به تو،
اما چه بخواهند چه نخواهند، نزد من خواهند آمد روزی.

۴ شیطان: ای مرگ، نیروی تو تنها در بی رحمی است
لیکن کار من در دام است و تورهای فریب.

۵ مرگ: شیطان، گوش فرا ده، انسان زیرک شاید که تواند شکند یوغت را
اما نیست کسی هرگز که تواند برهد از یوغ من.

۶ شیطان: تو می‌آزمایی قدرتت را بر بیماران، ای مرگ
اما قدرت من بر تندرستان جاری است.

۷ کیست او که حیران نشود در آدم که چگونه ناگاه چشمانش باز شد.^۴
رنج آور بود آن باز شدن در داستان آدم.
لیکن بسیار فایده ها خواهد بود ما را ای خداوند، آن گاه که باز نمایی
چشمان ما را.

زیرا خواهیم دانست که شریر مسئول بسته شدن آنها بود
متبارک باد او که یاریمان کرد و هم بست و گشود آنها را.

۸ کیست که نفرین نکند آن مار خیانت گر را؟
که به نیرنگ گشود چشمان آدم را تا ببیند عریانی خویش،
فریفت او ما را و آلود چشم هایمان نیز،
تا نبینیم عریانی خود، آن شناعت را.
ای خداوند، نفرین بر او از سوی انسان ها، تا متبارک باشی نزد ما.

* * *

- ۱۷ مرگ: بی نقاب می‌گردم در همه خلقت و نمی‌سازم مکررا پوشش خود: تو نخواهی گذراند شبی را بی حيله و نیرنگ.
- ۱۸ شیطان: نیافتی ای مرگ، محکی بهتر در دفاع از آنچه حقیقت دانی: نزد انسان منفوری، من نیز چنین ام.
- ۱۹ مرگ: همه از من منجرند، اما چون ارباب لیکن همه بیزار از تو چون صاحب شرّ.
- ۲۰ شیطان: انسان‌ها منجرند از اعمال و نامت ای مرگ، نام من شاید منفور است اما همه دوست می‌دارند لذت‌هایم را.
- ۲۱ مرگ: شیرینی اعمالت پایان خواهد یافت آن لحظه که دندان‌ها بر آن ساییده شوند: ندامت همراه خواهد بود در پایان با همه لذت‌هایت.
- ۲۲ شیطان: همه انسان‌ها بیزارند از هاویه زیرا نیست آنجا فرصتی بهر ندامت، آنجا چاهی است که فرو می‌بلعد و خاموش می‌سازد هر هوسی را.
- ۲۳ مرگ: هاویه گردابی است و هر آن کس در آن افتد برخواید خاست، گناه اما منفور است زیرا منقطع خواهد ساخت امید انسان را.
- ۲۴ شیطان: گرچه محزونم می‌سازد این حجت اما روا می‌دارم هر توبه، لیکن او که بمیرد در تقصیر و گناه، پایان خواهد یافت آمالش.
- ۲۵ مرگ: با تو اما آمالش مردند در ایام کهن: پایان خوشی می‌داشت انسان اگر او را وادار نمی‌ساختی هرگز به گناه.

- ۷ مرگ: نخواهد داشت شریک قدرت بر آن شخص که می‌جنگد با شر، لیکن حتی آنان که نفرینم گویند، باز خواهند آمد سویم.
- ۸ شیطان: ای مرگ، به تو تفویض شده قدرتت از سوی خدا اما من بی هیچ کمک می‌کشم انسان‌ها را به گناه.
- ۹ مرگ: می‌گذاری دام‌ها همچون ترسو بر راه‌ها، ای شیطان اما من چون شاه، می‌کنم قدرتم را اعمال.
- ۱۰ شیطان: تو بسیار ساده لوحی ای مرگ که نمی‌دانی چه بزرگم من آیا در نمی‌یابی که تسخیرگر اراده آزاد انسانم؟
- ۱۱ مرگ: تو همچون قلدری هستی پرسه زنان در اطراف من چون شیری بی باک می‌درم طعمه خود را.
- ۱۲ شیطان: انسان‌ها نپرستند ترا یا نخواهند خدمت باشند ای مرگ، پادشاهان اما قربانی‌ها گذرانند برایم، گویی که خدا هستم.
- ۱۳ مرگ: بسیاری مرگ را به یاری خوانند هیچ کس اما نخواهد خواند هرگز ترا ای شیطان این گونه.
- ۱۴ شیطان: آیا در نمی‌یابی ای مرگ که چه بسیارند آنان که مرا می‌خوانند و قربانی‌ها تقدیم کنند در پایم.
- ۱۵ مرگ: نام تو منفور است ای شیطان، گریزی نیست ترا از آن هر کس بر نامت نفرین می‌خواند - پس بپوشان چهره ات از شرم.
- ۱۶ شیطان: گوش‌هایت گویی ناشنواست ای مرگ؟ این همه فریاد از سوی همه کس بر ضدت - برو و خود را مخفی ساز.

جشن رستاخیز در ماه نیسان (آوریل) برگزار می‌گردد. این ماه در خاورمیانه زمان طوفان‌های پررعد و برق است: پس به این ترتیب همه عناصر نیز به فریادهای شادی کلیسا می‌پیوندند، کلیسایی که بزرگترین عید خود را به جشن می‌نشیند و هر مسیحی با هر جایگاهی در این جماعت مقدس می‌تواند حلقه گلی شایسته در قالب پرستش هدیه آورد- حتی در هنگام ویرانی عظیم به دست لشگریان پارس در مناطق اطراف نصیبین در ۳۵۰ میلادی (بند ۱۲). بند ۴ این سرود به طور ضمنی اشاره به روایتی با منشایی یهودی دارد به این مضمون که همه آنانی که در کشتی نوح به سر می‌بردند، از انسان تا حیوان، در طول تمامی روزهایی که طوفان جریان داشت در پاکی تام بسر می‌بردند.

۱ شریعتت ظرفی است

که ظاهر می‌سازد چیزی از فردوس را بر من
و صلیبت کلیدی است

که می‌گشاید درهای این فردوس.

از باغ شادی‌های فردوس

با خود آوردم آنچه از شادی‌ها چیده بودم.

گل‌های سرخ و شکوفه‌های گویا

که اکنون اینجا در شادمانی جشنت

در میان سرودها چون پروانه‌ای می‌رقصند بر فراز انسان‌ها.

متبارک باد او که هم می‌بخشد و هم می‌پذیرد تاج را.

۲ مزین شده است این جشن

۲۶ دسته سراینندگان: متبارک باد او که غلامان ملعون را به جنگ با یکدیگر واداشت تا چنان که خندیدند بر ما، ما نیز بخندیم بر ایشان

۲۷ اینک خنده ما ای برادران بیعانه‌ای اندک بیش نیست،

تا آغازی بر آن خنده که در رستاخیز بر لب‌ها خواهد بود.

بندگردان: ستایش بر تو، فرزند شبان همه مخلوقات که رهانیدی گله

خویش،

از دهان گرگان پنهان: مرگ و شیطان هر دو، که فرو برده بودند

آن را با مکر و زور.

* * *

در مقامی پالوده همه با هم در آوا.
 و بدین سان همچون نمونه ای در خدمت جشن
 به نشانه سرودی از دختران و پسران بکر
 که می خوانند با هم سرودی در پاکی
 ستایش بر آن خداوند کشتی باد.

۵ و در این جشن، آن گاه که هر کس
 تقدیم می دارد اعمال نیکش را چون پیشکشی نزدت.
 من مرثیه می خوانم، ای خداوند عزیز
 زیرا ضعیف و بی قوت هستم در محضر تو.
 اما ذهنم می شود سبز دگر باره با شبنم تو؛
 لحظه ای بهار آمده است،
 و گل هایش در نقش قربانی من،
 حلقه حلقه در همه شکل و زینت
 آرمیده بر دروازه هر گوشی،
 متبارک باد آن ابر که می باراند بر من نمناکی خود را.

۶ چه کسی دیده است از کلام، غنچه هایی این سان؟
 گرد آمده یکجا، گویی از دامنه تپه ای زیبا،
 با هر یک از این گل های کوچک
 پر نموده اند آغوش وسیع ذهن خود را، دختران باکره،
 زمزمه آواها، مانند شعاع خورشید
 می پاشد غنچه ها را بر سر دعوت شدگان؛
 این گل ها پاکند همه،
 با دست احساس بگیرد آن ها را،

به صداها و زبان ها:
 مردان و زنان پاک و معصوم
 با صدایی همچون شیپور
 دختران و پسران یتیم و کوچک
 با آوایی همچون آوای چنگ:
 بر می افزایند آواز خود را
 در هماهنگی سوی بهشت
 و خداوند جلال را باز می بخشند جلال.
 متبارک باد او که خاموشان می غرند برایش چون رعد.

۳ زمین از پایین آوای رعد بر می افزاید
 آسمان از بالا می غرد به همراه آن،
 آوریل، آمیخته است این دو صدا را-
 از بالا، از پایین.
 فریادهای شادی در کلیسای مقدس،
 آمیخته است با رعد الوهیت،
 و مشعل های فروزان می آمیزند درهم
 با پرتو تابناک آذرخش ها:
 با باران، اشک های حزن فرو بارید،
 و به موسای شبان، روزه روز گذر.

۴ به همین خردمندی بود که برخاست
 از درون کشتی آواها:
 برون از امواج مخوف
 اما در داخل آوایی شیرین،
 زبان ها همه زوج به زوج

۹ بگذار شبان ارشد سخنانش را
 بیافد با هم همچون گل،
 بگذار کشیشان از خدمت خود دسته گلی سازند،
 شماسان نیز از خواندن متن کلام،
 و جوانان قوی، از فریادهای مست از باده پیروزی و شادی خود،
 کودکان نیز از مزامیر خویش
 باکره ها از آواز و سرود
 شهروندان بلند پایه از نیکی خود
 مردمان هر قوم، به طریق حیات خویش.
 متبارک باد او که ما را بخشید چنین اقبال ها.

۱۰ بگذار فرا خوانیم و دعوت به عمل آریم از قدیسیان
 از شهیدان، انبیاء و رسولان
 که غنچه ها و گل هاشان می درخشد
 به تابناکی خود ایشان،
 سرمایه ای هنگفت از رزها دارند
 سوسن هاشان چه معطر:
 آنان گل ها را از باغ شادمانی ها چیده اند
 شاخه های نیکو آورده اند،
 تا به تاجی مزین گردانند این جشن زیبا را.
 ستایش بر تو از سوی قدیسیان که مبارک هستند.

۱۱ تاج های سلطنتی، فقیرانه به چشم آیند
 در قیاس با شکوه مندی تاج تو،
 که در آن، خلوص و پاکی درهم آمیخته اند
 و در آن ایمان، پرتو افشان است

آن سان که خداوند با دست احساس گرفت گل پنهان مریم را در عطرش،
 متبارک باد او که با دست کنیز خود، زینت یافت از حلقه گل.

۷ گل های زیبا و گویا
 فرو باریدند به دست طفلان بر سر پادشاه عالم؛
 آن الاغ نیز آراسته گردید به عطر گل ها،
 راه نیز مفروش به آنها،
 ستایش ها بارید همچون گلبرگ ها
 آوازهای شادی چون سوسن ها.
 اکنون، در میان این جشن
 کودکانی انبوه، می پاشند هلولیاه بر سر تو،
 همچون گل هایی کوچک،
 متبارک باد او که زبان کودکان کوچک، اعلام گر آمدنش بود.

۸ گویی که شنوایی ما در آغوش کشید
 یک بغل از آواز این کودکان کوچک
 و همان هنگام، ای خداوند، سرودهایی پاک
 پر نمود آغوش گوش های ما را.
 بگذار هر یک از ما دسته گلی کوچک مهیا سازد
 و نیز بگذار تا هر یک از ما
 غنچه ها آورد از موطن خود
 تا برای این جشن بزرگ
 بیافیم همه با هم حلقه ای گل.
 متبارک باد او که دعوت کرد ما را برای بافتن این حلقه گل.

مار اپرم در این سرود تعمقی دارد برآغاز و پایان تاریخ نجات، آفرینش آدم و آن آفرینش مجددی که سرانجام هنگام به هم پیوستن دوباره جسم و روح در رستاخیز نهایی به وقوع خواهد پیوست. آهنگ اصلی تمامی تلاش های خدا در سرتاسر تاریخ، محبت است. به اقتضای همین محبت است که خدا نه تنها انسان را آفرید بلکه عملاً در تن گیری پسر خود، لباس انسان پوشید. این عمل خدا با این انگیزه بود که مقدسین، یعنی آنانی که نقش تعیین شده از سوی خدا را برای خود در شکل انسانی شان پذیرفته و به انجام رسانده بودند، سرانجام در رستاخیز از مردگان برخیزند و به آن مرحله والا از الوهیت که اراده خدا بود برسند.

مار اپرم در این سرود و در جایی دیگر و در هم آهنگی با بسیاری از پدران یونانی کلیسا به بازگرداندن انسان به آغوش خدای خالق و احیای روحانی او، به عنوان هدف غایی تجسم اشاره دارد.

۱ تویی آنکه از آغاز شکل بخشیدی غبار را در فیضت،
و تویی آنکه پاشیدی هدیه ات را بر آن در محبتت.

۲ تویی ای نیکو، آنکه آفریدی آدم را، حتی آن گاه که می دانستی
در پیش آگاهی خود ناسپاس خواهد بود و به راه خود خواهد رفت
لیکن شکل بخشیدی او را تا که در غایت، پیروزش گردانی.

۳ تو نظر انداختی بر جسم که در ماتم بود و بر روح که در غم بود
زیرا که تو پیوستی ایشان را در محبت، لیکن جدا گردیدند در رنج.

۴ جسم، در حکمت شکل گرفت و در فیض دمیده شد روح،

و تواضع، نوری راه گشاست
به تقدسی عمیق آغشته است،
و محبتی عظیم، جلالی بی پایان
آه ای پادشاه همه گل ها
زیبایی تاجت بی نقص است.
متبارک باد او که بخشید به ما فیض بافتن تاجت را.

۱۲ قربانی های ما را بپذیر ای شاه شاهان،
در عوض، نجات ما را تضمین فرما:
صلح را جاری کن در زمین هایی که ویران شده است،
و کلیسا های سوخته را مرهم باش،
تا آن گاه که صلحی پا برجا جاری گردد در دنیا
بتوانیم بیافیم تاجی زیبا و عظیم
از گل ها و از مردمانی که آن را می بافند
و قرار گیرد از همه سو
بر سر خداوند آرامش و صلح.
متبارک باد او که عمل کرده و عمل خواهد کرد.

* * *

۱۳ شیریر آن گاه که دید با وجود سعی بسیار به منظور فرو آوردن آدم باز هم او به مقامی بالاتر رفعت می یابد
فرو افتاد بر خاک زمین: شرمگین از فرو غلطاندن آدم بر خاک.

۱۴ شادمان ساز جسم را با روح: باز گردان روح را در جسم،
بگذار به وجد آیند از یکدیگر، زیرا که جدا بودند از هم،
اما اینک بار دگر باز آورده شده می پیوندند به هم.

۱۵ روح را همراه باش آن گاه که باز می گردد به خیمه خویش،
باشد تا مسکن او جایگاه آرامش باشد و چراغدان روشن باشد در او.

۱۶ بگذار نور بدرخشد در چشمان جسم، بگذار صداها درگذرند از گوش هایش
و حواسش که در بیهودگی و بی ثمری رویش یافت،
لبریز شود از اقرار و ستایش.

۱۷ دوران زشت کهولت نخواهد آمد بر آنان
یا درد و رنجی که دور اندازند آن را در لحظه مرگ.

۱۸ مرگ مبدل خواهد شد به امری تازه و نو
و درد را بیرون خواهند افکند و خواهند پوشید جلال.

۱۹ دهان شخص مرده گفتگو خواهد کرد با روحش، در باغ بهشت،
و خواهد پرسید: از کجا و چگونه بازگشتی به عدن؟

۲۰ نوری که می تابد آنجا، می آلاید جسم را با رنگ هایش
و به تدریج در می یابد خود را ملبّس به الیافی از نور.

۲۱ چلیپای نور درخشندگی اش را می پاشد بر آنان،
و از این روست که ایشان مهورند به نمادی پر قدرت.

محبت نیز وارد شد در حد کمال- لیکن مار بیرون کرد آن را با شر.

۵ به دادگاه بردند جسم و روح را هر دو تا ببینند کدام یک دیگری را به
گناه کشانده

اما سهمی یکسان بردند هر دو زیرا دارای آزادی یکسان بودند در اراده
و خواست خویش.

۶ ای متبارک، رحمت خویش را آشکار کن بار دگر:

بگذار شکلی تازه بخشد دستت آدم را و انگشتانت باز آفرینند او را.

۷ ای خداوند، نیابد نقصان هرگز در تو محبت:

در محبت با او آغاز نمودی، در رحمت به پایان برسانی.

۸ آن گاه که انسان موجود نبود، آفریدی او را تا وجودی باشد،

اما اینک به خاک باز آورده شده، بگذار مسکن او در تو جان گیرد باز.

۹ این شایسته است: پادشاهی که ببیند تصویر خویش را باخته رنگ

باید که درخشان سازد آن را باز با رنگ هایی گوناگون و شاد.

۱۰ چه شگفت است آن منظر که در آن، بلندی جلالتم شد تا خاک،

تا شکلی تازه دهد به آن تصویر جلال،

۱۱ اما آنچه واقع شد فراتر بود از آنچه در خلقت روی نمود:

او نه تنها انسان را دگر باره خلق نمود، بلکه پوشید به حقیقت لباس
انسان را.

۱۲ می دانست آن متعالی، آرزوی آدم را در رسیدن به خدایی

پس فرستاد فرزندش را در لباس انسان، تا ببخشاید بر وی آرزویش را.

مار اپرم سرودهایی دارد که تعدادی از آنها به طور خاص در بارهٔ عشای ربانی است. در این سرود، وی بر آن لحظهٔ شکوهمند متمرکز شده و پیرامون آن به تفکر و تأمل می‌پردازد یعنی آن لحظه‌ای که کشیش نان تقدمه را می‌شکند. «چشم دل» مار اپرم از این زاویه حرکت می‌کند و به پهلوی سوراخ شدهٔ مسیح بر روی صلیب می‌رسد (یوحنا ۱۹: ۳۴) و این نگاه مجموعهٔ کاملی از تشابهات و تضادهای نمونه شناختی را بر می‌انگیزد. این سرود یکی از ۵۱ سرودی است که در قالب یک مجموعه به ما رسیده که متأسفانه تنها ترجمهٔ ارمنی آن بجای مانده است.

۱ بیایید با احساس نزدیک شویم، برادران
به آن جسم که تقدیم می‌گردد از سوی کشیش،
لرزه‌ای بر گوشهٔ لب‌ها ساکن
به هنگام گرفتن داروی نجات.

۲ آن لحظه که آن جسم قدوس می‌شود پاره
به یادگاری قربانی اوست:
دست و پای هر کس باید که بلرزد
در آن لحظه که آن تنها مولود قربانی می‌گردد.

۳ گرچه آن لحظه، راز اوست که میان هر کس قسمت می‌گردد
لیکن مرگش نیز، آن لحظه، نباید از یاد رود
عظیم تر از هر لحظه
لحظهٔ قربانی اوست.

۲۲ نزدیکند آنجا فرشتگان آتش به انسان هایی که از جسم و خون اند،
در محبت به استقبال ایشان می‌آیند،
زیرا در حق ایشان زحمت‌ها برده و آرامی به جان‌هاشان بخشیده‌اند.

۲۳ از راه رسیدند فرشتگان تا بشمارند اعمال نیک هر شخص را،
اعمال پرجلال ایشان شمارش شد، هر یک به اعمال خویش رفعت یافت.

۲۴ نویر ستایش برخاست، برای بار اول،
از دهان آنان که محبوس بودند در ورطه.

۲۵ مرگ، صدایی آرام شنید و گوش‌هایش را با ترس تیز نمود:
وحشت فرو افتاد بر او- زیرا مردگان زمزمه آغاز کرده بودند!

۲۶ ترک می‌کردند اسیرانش و زندانی‌ها برپا داشته شورش بر ضدش،
او که می‌برد همه را به اسیری،
اینک به اسیری رفته است، بسته در زندان خویش.

۲۷ آه ای عادلان و نیکان که صدایتان نشود خاموش هرگز،
باشد که خداوند، ما را لایق تقدیم سرودی داند همراه شما، در سپاس
از او.

۲۸ شکر بر او که برانگیخت رودی در دهان‌هایی که مهر بود در ورطه،
تا هدیه کنند پرستشی بی‌پایان، به وساطت پسر، در حمد پدر.

بندگردان: ستایش بر تو از سوی گله، زیرا در تو، مرگ و شیطان هر دو،
پایمال شدند زیر پاهای گله.

* * *

۴ بیایید بنگریم او را با چشم دل
و به یاد آریمش آویخته از دار صلیب،
بگذار چشم هامان خیره ماند بر آن خون
که جاری گردید از پهلویش.

۵ بگذار با هیبت و عشق نزدت آییم
و نزدیک شویم به داروی حیات، آگاهانه،
بگذار دل هامان در هیبت مرگ او حیران باشد
بگذار جان هامان آه کشد در حسرت راز او

۶ یافتند جلال بنی اسرائیل در منّا که خوراک ایشان بود در صحرا،
که از آن حتی نامختومان نیز خوردند،^۱
آیا بیشتر ما متعالی نشویم با آن نان حیات
که مراقبان نیز حتی دست نیازند به آن؟

۷ شمشون آب نوشید
با استخوانی از فک الاغ،^۲
آیا بیشتر شادمان نخواهد گردید
آن که شایسته خون پر ارزش عیسی شده است؟

۸ آب از صخره روان شد جهت قوم
و ایشان نوشیدند و قوت یافتند^۳
اما از چوبی که بر جلجتا بود
چشمه ها برای همه مردم جاری گشت.

۹ بسته شد راه با شمشیر کروی
بر آن درخت حیات،^۴
صاحب اختیار آن درخت اما بخشید خود را
چون خوراکی به همه امت ها.

۱۰ میوه می دادند آدم اول را
درختان دیگر در باغ،
کارنده باغ، خود مبدل گردید
به خوراکی از برای جان های ما.

۱۱ آن گونه که ما نیز ترک نمودیم آن باغ
به همراه آدم،
اکنون نیز که آن شمشیر برداشته شد با نینه^۵
می توانیم راه بیابیم دگر باره به باغ.

۱۲ قوم گذشتند از آب و مختون گردیدند،^۶
فخر ایشان، خوردن آن نان مقدس بود،
آیا بیشتر فخر نخواهند نمود
آنان که لایق خوردن جسم مسیح گردیدند؟

۱۳ قوم سوزاندند آن بره را در مصر
و نماد آن قربانی تقدیس نمود آنان را،
آیا بیشتر تقدیس نخواهد کرد همگان را
آن بره راستین که قربانی شد؟

۲- داوران ۱۵:۱۵-۱۹

۱- خروج ۳۵:۱۶ و یوشع ۵:۲-۱۲

۳- خروج ۶:۱۷

۵- یوحنا ۱۹:۳۴

۴- پیدایش ۳:۲۴

۶- یوشع ۵:۲-۱۲

۱۸

(سرودهایی در بارهٔ ایمان، شماره ۷۳)

خدا به عنوان بخشی از خود مکاشفه خویش به انسان چنین روا داشت که به زبان انسانی به تعریف آید، او آن طور که مار اپرم می‌گوید «خویشتن را به لباس نام‌ها ملبس ساخت» که به تعبیری، تمامی القاب و استعاره‌هایی است که در کتاب مقدس به خدا نسبت داده شده یا از آن برای اشاره به او استفاده گردیده است. همان طور که در مقدمهٔ کتاب دیدیم، مار اپرم بر این امر تأکید دارد که دریافت این استعاره‌ها به صورت تحت اللفظی، خدشه دار نمودن منت خداوند متعال است بر انسان که فرود می‌آید و در قالب زبان انسانی خود را آشکار می‌نماید. در حقیقت این استعاره‌های برگزیده از سوی خدا باید همچون نردبانی عمل کنند که ذهن انسانی می‌تواند با کمک جریان استدلالی، از آن به بالا و به سوی راز خداوند صعود نماید.

مار اپرم دو سرود در بارهٔ ایمان دارد که یکی از آنها سرود حاضر و دیگری سرود شمارهٔ ۴۰ از همان مجموعه در باب ایمان است که در آنها همراه با چند تن از پدران یونانی و لاتین زبان کلیسا به قیاسی تمثیلی، خورشید را بر می‌گزیند تا با اشاره به شکل کروی آن، روشنایی و گرمای آن به شبیه‌سازی گوشه‌ای از راز تثلیث، سه شخصیت در یک خدا پردازد و اگر توصیف رابطهٔ میان خورشید، روشنایی و گرمای آن (که همه بخشی از جهان خلق شده هستند) به گونه‌ای متقاعد کننده و مطلوب، مشکل به نظر آید، پس چه قدر بیشتر باید درک آن لحظه‌ای که از مخلوق به خالق می‌پردازیم مشکل باشد. مار اپرم در سرودهٔ شماره ۴۰ خود از مجموعه در بارهٔ ایمان می‌گوید: آیا شایسته نیست پذیرش سادهٔ آن سه شخص نه با پرسش‌ها بلکه به محبت؟ (بند ۱۲)

۱۴ آن‌گاه که ویرانگر، خون را بر سر درِ مسکن‌ها دید،
ترسان متواری گردید،^۷
آیا بیشتر خجل نخواهند گردید
آنانی که سخنانی کج گفتند در پی آن فرزند محبوب و مسح شده؟

۱۵ بیش از هر هنگام باید این لحظه
پر شکوه باشد در خاطره‌ها
زیرا آن فرزند، فرو آمد

تا به پرواز در آید^۸ او بر مذبح آشتی‌ها.

۱۶ اکنون استخوان‌های انسان‌هایی که در هاویه اند
می‌نوشند شب‌نم زندگانی را، آن‌گاه که نامشان را خوانند
و در این لحظه است
که بیاد خواهد آورد خدا ایشان را تا ابدآباد.

۱۷ پس اگر سودی باشد مردگان را این لحظه
زندگان را نشاید آیا که برنند سهمی بیش در بخشش؟
متبارک باد او که قربانی شد به دست یک ملت
برای نجات ملت‌ها!

* * *

۷- خروج ۱۲:۲۳

۸- ر.ک. پیدایش ۱:۲

۹ کسی آیا تواند آنها را بیاید و از پی آنان برود -
چیزهایی که آشکارا بسیار ساده است
و به غایت واضح؟

۱۰ خورشید را زیر نظر بگیر جدا ساز آن را از تابشش،
بکوش و جدا کن گرمایش را از آن،
اگر می توانی.

۱۱ متمایز گردان خورشید را از تابش آن،
و گرمای آن را از این دو،
اگر توان داری.

۱۲ خورشید در بالاست،
نور و گرمایش اما همراه انسان در پایین -
چه نماد روشنی!

۱۳ تابش آن تا به زمین می آید،
آنجا که آرام می گیرد در چشم و ملبس می سازد خود را
در جسم انسانی.

۱۴ اگر چشمی بسته باشد در خواب
و شعاع نور از آن در گذرد، چون جسمی مرده
دوباره برخواهد خاست.

۱۵ چگونه نور به درون چشم راه می یابد
هیچ کس نمی داند چنان که خداوند ما نیز
به همین سان وارد شد در رحم باکره.

۱ همچون نمادها پندار پدر را خورشید،
بسر را نور روح القدس را گرما.

۲ یکی است اما درون آن
تثلیثی چه کسی تواند گفت:
چیست آنچه نهفته در ورای این ادراک؟

۳ یک، خود کثرتی است: یک، مشتمل بر سه
و سه، مشتمل بر یک، حیرتی عظیم
اعجازی مکشوف.

۴ متمایز است خورشید از تابش خود،
لیکن با آن آمیخته زیرا که تابش آن
خود نیز خورشید است

۵ اما هیچ کس سخنی از دو خورشید نمی گوید،
گرچه تابش آن نیز خورشیدی است
نزد آنان که در پایین اند.

۶ ما نیز سخن نمی گوئیم از دو خدا
زیرا که خداوند ما او نیز خداست
بر تمام خلقت.

۷ کیست آنکه تواند تحقیق کند چگونه یا که کجا
نور خورشید به خورشید ملحق است و حرارتش به آن متصل
لیکن هر یک آزاد؟

۸ نیستند به یقین منفک از یکدیگر یا آشفته و در هم بی شک:
متمایز اما در وحدت، ملحق لیکن هر یک آزاد،
این است شگفتی عظیم.

۱۶ نور از درون چشم بر خود می پوشد
صورتی روشن پس برون می آید
و می شتابد به دیدار دنیای مخلوق

۱۷ همان گونه که نجات دهنده پوشید لباس انسان را،
با تمام ضعف هایش و رهسپار شد تا تقدیس نماید
همه خلقت را.

۱۸ آن گاه که اشعه نور باز می گردد
به سرچشمه خود، نخواهد بود جدا هرگز،
از منبع خویش.

۱۹ پس بر جای می گذارد گرمای خود را
همچون روح القدس که خداوند ما
بر جای گذارد در میان شاگردانش.

۲۰ تامل کن بر این قیاس ها در جهان خلقت،
و به خود راه مده تردید درباره این سه شخص تثلیث،
تا نیایی خود را بیش از این گمگشته:

۲۱ آنچه مشکل می بود تو را روشن نمودم برایت اینک:
که چگونه است واحد در سه گانه، لیکن این تثلیث
ذاتی یگانه است.

بندگردان: متبارک باد او که فرستاد ترا

* * *